

دفاع از شیخین

شرح مختصر:

(إلقاء الحجر لمن زكى ساب أبي بكر و عمر رضي الله عنهما)

تأليف:

الإمام الحافظ جلال الدين عبدالرحمن

ابن أبي بكر السيوطي الشافعي

عنوان کتاب:

دفاع از شیخین

شرح مختصر:

إلقاء الحجر لمن زكى ساب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما

تأليف:

الإمام الحافظ جلال الدين عبدالرحمن ابن أبي بكر السيوطي

مترجم:

عقاید کلام - پاسخ به شبهات و نقد کتابها

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	۱
صحابه رسول الله ﷺ چه کسانی هستند؟.....	۷
فصل اول: در بیان آنچه در فضل شیخین <small>رضی الله عنهما</small> آمده به اختصار ..	۱۳
از فرمایشات حضرت رسول اکرم ﷺ در فضائل شیخین	۱۶
فصل دوم: در بیان اینکه بدگویی شیخین باتفاق سلف و خلف گناه	
کبیره است.....	۵۱
تطبیق حد گناه کبیره بر کسیکه ناسزا به ابوبکر و عمر گوید	۵۴
فصل سوم: در حکم کسیکه بد شیخین بگوید.....	۵۷
رأی ائمه حدیث	۶۰
خلاصه.....	۶۴

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على المبعوث رحمة للعالمين،
خاتم الأنبياء وسيد المرسلين، سيدنا محمد وعلى آله الطاهرين وصحبه أجمعين
وسائر الصالحين. وبعد

کسیکه تاریخ بخواند می‌داند که جهان را سراسر بت‌پرستی و کفر و الحاد
و ظلم و ستم جباران بیداد فرا گرفته بود. در چنان موقعی پروردگار مهربان
آفتابی پر فروغ به عالم ارزانی کرد، که توانست در مدت کوتاهی آنچنان بت
پرستی را در جزیره العرب نابود کند که حتی پیغمبران دروغین مانند
«مسيلمه کذاب» و «أسود عنسی» و سجاح و امثال‌شان هم نتوانستند
بت‌پرستی را تازه کنند.

خاتم الأنبياء صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله وصحبه أجمعين از لحظه
بعثت آنچنان در راه توحید و نشر عدل و تقوی و امنیت کوشید که خواب و
خور و آرامش خود را کنار گذاشت، و در جواب همسر عالیقدر خود خدیجه
الکبری رضی الله عنها فرمود: «ذَهَبَ مَوْسِمُ النَّوْمِ يَا خَدِيجَةُ». «ای خدیجه وقت خواب
و آسایش گذشت»، در آن بیست و سه سال بطوری یاران خود را تربیت
فرمود که هر کدام پیشوائی پرهیزگار و دیندار و ناشر لواء حق و عدالت در
جهان شدند، این سرعت برق آسای انتشار اسلام، بوسیله این بزرگواران در
جهان انجام گرفت (آل بیت نیز در جمله اصحاب هستند، برای اینکه هر
کسیکه در حال ایمان به شرف صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله رسیده است از صحابه
رسول الله صلی الله علیه و آله است). مشرکان و یهود و نصاری و مجوس همه را بر دشمنی

با دین مبین اسلام و با رهبران آن یعنی اصحاب محمد ﷺ و داشت، همه آن کسانی که کاخ‌های ظلم و طغیان‌شان بوسیله اصحاب محمد ﷺ در هم کوبیده شده بود و همه با هم همدست شدند تا برای جلوگیری از انتشار اسلام چاره‌ای بیندیشند، همه به این فکر افتادند که خلافت اسلامی را از هم بپاشند، حرام زاده‌های که مادرش او را از کودکی به دشمنی با نمونه عدالت در جهان سیدنا عمر الفاروق ﷺ ببار آورده بود، وسیله دست آنان شد، و خلیفه بر حق اسلام را به شهادت رسانید، اما دیدند که نتیجه‌ای نداد و اصحاب محمد ﷺ همه همگام و همکار سیدنا عمر ﷺ هستند. این بود که حیلۀ دیگری را ساز کردند که متأسفانه این حیلۀ‌شان فی الجمله کارگر شد. و عبدالله بن سبای یهودی بر آن داشتند که بگوید علی ﷺ در خلافت از شیخین (ابوبکر و عمر) و ذی النورین (عثمان) شایسته‌تر است.

او در همه محافل این موضوع را عنوان کرد و دست یارانش کوشیدند که این حربۀ را کارگر سازند، تا اینکه ذی النورین به شهادت رسید و علی ﷺ بخلافت رسید، اما عبدالله بن سبا قصدش خلافت علی ﷺ نبود، او می‌خواست اسلام را درهم بپاشد، این بود که گفت علی ﷺ خداست موقعی که این صحبت به علی ﷺ رسید موی بر کمرش راست شد که چگونه شخصی پرهیزکار و موحدی که همه جانبازی‌هایش در راه رضای خدا بوده، اکنون که به بتی تبدیل شود که به عبادت گرفته شود، اینست که عبدالله بن عباس ﷺ را بنزد عبدالله بن سبا و دستیارانش فرستاد تا آنان را نصیحت کند، و از گمراهی برهاند، اما عبدالله بن سبا بر کار خود تصمیم گرفته بود، و در برابر عبدالله بن عباس بر گمراهی خود پافشاری کرد، عبدالله بن عباس ﷺ به سوی علی ﷺ برگشت و سخنانش را به علی ﷺ رسانید، علی ﷺ دستور داد آنان را به آتش بسوزانند، پافشاری ملحدان در راه پیشبرد مقاصد

پلیدشان از اینجا دانسته می‌شود که موقعیکه به آتش انداخته می‌شد می‌گفت اکنون یقین دارم که علی خداست برای اینکه کسی غیر از خدا حق سوزانیدن ندارد، و همین عقیده تا کنون در ذهن رافضه (شیعه) باقی است و این شعر در خطاب به حضرت علی علیه السلام ورد زبان آنهاست:

اگر خدای نخوانمت متحیرم که چه خوانمت؟ و اگر خدای بخوانمت تو بری شوی و اباکنی

و از قدیم گفته‌اند:

و مَاتَ الرَّافِضِي - وَكَيْسَ يَدْرِي عَالِي رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ

از آن روز که فروغ آفتاب جهان تاب اسلام در سراسر جهان درخشیدن گرفت، دشمنی با اسلام یعنی اهل سنت و جماعت از همه گروه‌های کفر و ضلالت ادامه دارد، در نوشته‌های یهود و نصاری در تألیفات رافضه همه دشمنی با اهل سنت و جماعت است، و غریب اینست که فرقه‌های منشقه مثل بابی و بهائی و طلوعی و کسروی و سلمان رشدی و امثال‌شان همه از مذهب شیعه برخاسته‌اند، و اکنون که شیعه به کتاب‌های یوچی مثل: «المراجعات» و شب‌های پیشاور و «ثم اهتدیت» که همه دعوت به سوی ضلالت و گمراهی است، بر علیه اهل سنت منتشر می‌کنند، جا دارد که کتاب‌هایی مثل: «تحفة اثنی عشریة والصراع بین الوثنیة والإسلام و باقیات صالحات» و نوشته‌های محمود ملاح نیز چاپ و منتشر شود، «منهاج السنة شیخ الاسلام ابن تیمیه والعواصم من القواصم والصواعق المحرقة» گرچه به زبان عربی است، اما باز هم می‌تواند سنگی به دهان رافضه باشد، تا دانسته شود که علماء اهل سنت - أعلى الله مقامهم فی الدنيا والآخرة - همیشه به مکاید شیعه پی برده‌اند و در روشن کردن اکاذیب رافضه همیشه سنگ به دهان آن دروغگویان کوبیده‌اند، یکی از جمله کتاب‌هایی که در این زمینه و

به همین معنی است، کتاب الإمام الحافظ جلال الدین سیوطی است که به نام:

«إِلْقَاءَ الْحَجَرِ لِمَنْ زَكَّى سَابَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ».

سنگ محکم کوبیدن به دهان کسیکه بدگویی به ابی بکر و عمر رضی الله عنهما را تزکیه نماید، و آنان را مؤمن بشمار آورد، در حالیکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دو قطب اسلام هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضر و سفر و در همه حال ایشان را با خود همراه می داشتند، و بعد از رحلت خود هم هر دو را پهلوی خود در یک حجره قرار داد، اما با سیه دل چه سود خواندن و عظمی که کورند و همین را نمی توانند ببینند، کسی که شیعه را بدرستی بشناسد می داند که دروغ پایه و مایه آنهاست، مأمون خلیفه عباسی گفته است: «وَجَدْتُ الْكُذْبَ فِي الرَّافِضَةِ» «دروغ را در رافضه یافتیم». که پایه و مایه شان بر دروغ نهاده است، و از دروغ هیچ باک ندارند، فریبی که اهل سنت از آنها می خورند اینست که اهل سنت خودشان دروغ نمی گویند، در حالیکه کتاب را مانند صحنه فیلم برداری بر اشخاص، دروغین قرار می دهند که: «المراجعات» و شب های پیشاورشان نمونه ای از آنست، یکی از مسائلی که عوام اهل سنت نمی دانند اینست که شیعه بر مخالفت با اهل سنت پایه گذاری شده است، کسیکه به مذاهب اهل شیعه وارد است این را کاملاً می داند. پیرمردی می گفت: در یزد در نزدیک یکی از مجتهدین شیعه بودم. یکی از شیعیان از او پرسید که در سجود چشم های مان را باز بگذاریم؟ یا برهم نهم؟ مجتهدشان گفت: ببینید سنیان چه می کنند اگر آنان در سجود چشم هایشان را باز می گذارند شما چشم هایتان را ببندید، و اگر چشم هایشان را می بندند شما چشم هایتان را باز بگذارید. این مخالفت با اهل سنت در تمام مسائل شان مشهود است، در وضوء اهل سنت طبق امر قرآن ابتداء از

رو شروع می‌نمایند، آنان ابتداء پا را می‌شویند، اهل سنت شستن دست‌ها را از سر انگشت شروع می‌کنند، آنان از آرنج شروع به شستن می‌کنند و به همین ترتیب برای کسیکه اطلاع دارد روشن است. در کتاب ضحی الاسلام علامه احمد امین هفده مورد یاد کرده است که در آن هفده مورد شیعه تقلید یهود نموده است، و خدا می‌داند چه مواردی از نصاری گرفته‌اند. مسأله شهادت سیدنا الحسین علیه السلام را برای نجات شیعیان همانند ادعای نصاری کشته شدن عیسی علیه السلام برای نجات نصاری دانسته‌اند. اما پیروی مجوس که هنوز است، عید اصلیشان نوروز است به طریق مجوس، دعای تحویل سال و هفت سین و انواع شیرینی همه در نوروز است، اما در عید مسلمین (فطر و اضحی) آن رسمیت ندارد، نوروز و مهرگان مجوس خیلی اهمیت بیشتر دارد، با این حال باز هم دم از اسلام و وحدت و کلماتی همانند آن می‌زنند که همه دروغ است و دانشمندی مانند شیخ محمد ضیائی و دکتر مظفریان و مفتی زاده به جرم سنی بودنشان به فجیع‌ترین صورت به شرف شهادت می‌رسانند سنیان ساده لوح نمی‌دانند که حقیقت آنان چیست، فریب دجلان آن‌ها می‌خورند، جا دارد عده‌ای از جوانان دانشمند اهل سنت به مطالعه دقیق تاریخ شیعه از عهد عبدالله بن سبا و قرامطه گرفته تا به امروز تحقیق بعمل آورند، و مشت آن مردمیکه دروغ می‌گویند باز کنند تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

اما کتاب «اللقاء الحَجَرِ لِمَنْ زَكَّي سَابَ أَبِي بَكْرٍ وَعَمَّرَب» نوشته: الإمام الحافظ العلامة المتبحر في أنواع العلوم والفنون جلال الدين عبدالرحمن أبي بكر السيوطي رحمته الله مستغنی از تعریف که مصنفاتش به یک‌هزار و یکصد کتاب رسیده است و می‌توان گفت در هر علم و در هر رشته تألیفی خاص دارد. در سال هشتصد و چهل و نه در خاندانی که همه اهل علم بودند چشم به

جهان گشود و در سال نهصد و یازده قمری به جوار حق تعالی پیوست، او نیز به سهم خود کسی را که خواسته شیعه را برخلاف آنچه هستند معرفی نماید، با آوردن ادله از قرآن و سنت نبوی و اقوال علماء و فقها سنگ به دهان او زده است تا درمیان اهل سنت کسی نباشد که آنان را تزکیه نماید. جلال الدین سیوطی شافعی المذهب و از اعلام اسلام است که همه ایشان را می‌شناسند.

صحابه رسول الله ﷺ چه کسانی هستند؟

هر کسیکه در حال ایمان، رسول الله ﷺ را ملاقات نموده و از جمله اصحاب است. آن کسانی که قبل از فتح مکه به رسول الله ﷺ ایمان آورده‌اند برتری دارند بر کسانی که بعد از فتح مکه ایمان آوردند، و مهاجرین برتری دارند بر انصار، (خلفاء راشدین و عشره مبشره همه از مهاجرین هستند رضی الله تبارک و تعالی عنهم أجمعین).

بعضی در تعریف صحابه گفته‌اند که صحابی کسی است که در حال ایمان رسول الله ﷺ را دیده و بشرف صحبت ایشان رسیده و برایمان از دنیا رفته باشد این رفتن از دنیا بر ایمان، قید لازمی نیست برای اینکه هر کسیکه بر کفر از دنیا برود مسلمان هم نیست، چه رسد به داشتن شرف صحابی بودن. قرآن کلام الله پر از مدح و ستایش اصحاب رسول الله ﷺ می‌باشد، که بعنوان تذکر دو آیه آن را ذکر کرده و به تفسیر آن می‌پردازیم. ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ٢٩]. تفسیر آیه چنین هست: «محمد پیغمبر خدا است، و مردمی که با او هستند، (یاران او) مردمی هستند سخت‌گیر بر کافران و مهربان بر مسلمانان (وقتی که در

برابر کافران قرار می‌گیرند بر کافران که دشمن خدا هستند، سخت‌گیرند و در میان خودشان با هم مهربانند). ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که چقدر در رکوع و سجود خود خشوع و اخلاص دارند، برای اینکه از رکوع و سجود و عبادت خود خواهان فضل و رضای خدا هستند. در روهایشان سیمای‌شان است از سجود (سجودشان بر روهایشان اثر شکوه طاعت خدا و نورانی بودن قرار داده است) در تورات مثال اصحاب محمد ﷺ چنین آمده که یاد شد. و در انجیل آمده که آن‌ها همانند زراعتی هستند که شاخه‌های خود را برون آورده و آن‌ها را نیرومند ساخته تا بجائیکه قوی گشته و بر ساقه‌های خود ایستاده و مورد پسند کشاورزان گردیده. خدای متعال این دو مثال برای اصحاب محمد ﷺ آورد، تا کافرانی را که اصحاب محمد ﷺ را دوست نمی‌دارند به خشم آورد، ایشان را از اندکی و ضعف از بسیاری و نیرومندی رسانید که دشمنانشان به غیظ آیند و دیر می‌شوند، خدای متعال به همه آن‌ها که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداش عظیم داد»، کلمه منهم برای بیان جنس است که شامل همه‌شان باشد، و عقیده اهل سنت و جماعت اینست که اصحاب رسول الله ﷺ همه‌شان عدل هستند، چنانکه به آیندگان بعد از صحابه رضی الله عنهم دستور داد که منزلت اصحاب رسول الله ﷺ بدانند و برای‌شان دعای خیر کنند. در سوره حشر، آیه ۸ مهاجرین را ستود و در آیه ۹ انصار را ستود و در آیه ۱۰ فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾

[الحشر: ۱۰]. «و مردمی که بعد از صحابه می‌آیند از مسلمانان می‌گویند: ای پروردگارا! بیامرز ما را و برادران ما را، اصحاب محمد ﷺ را که پیش از ما ایمان

آورده‌اند و در دل ما هیچ‌گونه کینه‌ای قرار مده برای مؤمنان، ای پروردگار ما، یقیناً تو پر رأفت و بسیار مهربانی.»

بنابراین شیعیان ببینند حال خود را که نمی‌توانند متأثر اصحاب را بشنوند، و بخشم می‌آیند از ایشان، و خود را از کافران قرار می‌دهند. و حال خود را بدانند که بجای طلب آموزش و رحمت و مزید رفعت و درجه اصحاب محمد، به ناسزاگویی می‌پردازند و خود را از شمار مسلمانان بیرون می‌کنند. آیه‌هایی که در مدح و ستایش اصحاب محمد ﷺ نازل شده زیاد است، رسول الله ﷺ راضی نمی‌شدند که از خود صحابه ﷺ کسیکه دارای رتبه و منزلتی کمتر است بر کسیکه برتر از او است زبان درازی کند: عبدالرحمن بن عوف ﷺ از عشره مبشره ﷺ است (عشره مبشره آن ده تنی هستند که پیغمبر ﷺ وعده جنت برایشان داده است) و خالد بن ولید از کسانی است که بعد از حدیبیه ایمان آورده‌اند، با اینکه رسول الله ﷺ لقب سیف الله به او داد بود با اینحال روزی که میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما گفتگو شد، و خالد نسبت به عبدالرحمن زبان درازی کرد، رسول الله ﷺ رو به خالد نموده و فرمود: «الْأَتْسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ حَدَّكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَباً مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَةً». «بد به یاران من نگویند، قسم به آن خدائی که جان من در دست او است اگر یکی از شما هموزن کوه احد از طلا در راه خیر انفاق کنید، به اندازه ثواب ایشان در مصرف یک مد یا نصف آن نخواهید یافت.» کوه احد ملیارها کیلوگرم وزن دارد، اگر همه به طلا شود و صرف در راه خدا شود به اندازه یک کیلو کم ربع و یا نصف آن (۷۵۰) گرم که اصحاب رسول از سابقین بسوی اسلام مصرف کرده‌اند ثواب ندارد. الحاصل: عقیده اهل سنت که بر پایه قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ و اجماع امت استوار است، در حق صحابه اینست که همه عدل و مورد

اعتمادند و قرآن و سنت پیغمبر و اجماع امت همه مؤید اهل سنت و جماعت هستند، و جمهور امت در سابق و لاحق اهل سنت و جماعت هستند و دو گروه روافض و نواصب که اولی دشمنان صحابه و دومی دشمنان اهل بیت هستند از اهل سنت بدور و اهل سنت از هر دو تبری می‌جویند. و اینک ترجمه کتاب: «القام الحجر لمن ذکی ساب أبی بکر وعمر رضی الله عنهما».

قال الإمام الحافظ العلامة جلال الدین سیوطی رحمته:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد و ستایش الله تعالی و بعد از درود و سلام بر سیدنا محمد و آل و اصحاب او.

از بعضی نو آموزان شنیده‌ام که کسی که بد به ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بگوید گواهی او قبول است، یعنی ناسزاگویی او به دو جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از عدالت نمی‌اندازد و مردود الشهاده نمی‌شود. درحالیکه این گفته خلاف اجماع امت است و کسیکه ناسزا به خلفاء راشدین بگوید یا کافر است یا فاسق، و چگونه گواهی کافر و یا فاسق قبول می‌شود. این سخن آن نادانان خیلی بر سهمگین و هولناک آمد، او را از آن یاوه گویی منع کردم، سودی نداشت، این بود که به تألیف این رساله پرداختم، برای راهنمایی مسلمانان و برای نصیحت و اخلاص بدین اسلام، در این رساله فرموده پیشوایان دین نقل نموده‌ام، و آنچه را که به وهم مردم بی‌اطلاع می‌انجامید ترک نمودم و این رساله را به سه فصل ترتیب دادم:

فصل اول: در بیان آنچه از زبان خاتم الأنبیاء صلوات الله وسلامه علیه

وعلیهم در فضل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آمده.

فصل دوم: در بیان اینکه ناسزاگویی به دو خلیفه بر حق ابوبکر و عمر از گناهان کبیره است.

فصل سوم: در بیان اینکه کسی که به شیخین ناسزا گوید یا کافر است یا فاسق باتفاق علمای اهل سنت و جماعت.

فصل اول: در بیان آنچه در فضل شیخین رضی الله عنهما آمده به

اختصار

۱- از قرآن:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أُنْتَدِينِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ٤٠]. «اگر شما پیغمبر را یاری ندهید، این حقیقت را بدانید که خدا او را یاری داد، هنگامیکه کافران او را از مکه بیرون کردند درحالیکه ایشان دو نفر (رسول الله ﷺ و یار غار ابوبکر الصدیق رضی الله عنهما) در غار حراء بودند). موقعیکه ابوبکر عرض کرد یا رسول الله، اگر بزیر پای خود بنگرند ما را خواهند دید رسول الله ﷺ فرمود: اندوهگین مباش، برای اینکه خدا با ماست، و خدا آرامش را بر ابوبکر نازل فرمود». یعنی خدای متعال به حفظ و نگهداریش هم پیغمبرش را اطمینان افزود، و هم ابوبکر را آرامش دل بخشود.

مفسرین گفته‌اند کسیکه خدا آرامش بر دل او نازل فرمود ابوبکر رضی الله عنهما بود وگرنه حضرت رسول ﷺ همیشه بر فرمان خدا آرامش داشت و به یقین یاری خدای اطمینان داشت. امام رازی در تفسیر کبیر خود چند وجه دلیل آورده مبنی بر اینکه نزول سکینه و آرامش بر ابوبکر رضی الله عنهما بود. در این آیه چند امتیاز برای ابوبکر صدیق رضی الله عنهما می‌باشد:

۱- اینکه برای یاری پیغمبر ﷺ دست از جان خود شست، و به همراهی پیغمبر خانه و زن و فرزند را وداع گفت و می‌دانست که کفار قریش

برای سر رسول الله ﷺ و سر او جائزه معین کرده بودند که هر کس هر یک از آن دو را بیاورد، و یا از محلشان خبر دهد، به او صد شتر جائزه بدهند. درحالیکه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه که در جای حضرت رسول ﷺ خوابیده بود وقتیکه صبح شد، همه کفاریکه دور خانه رسول ﷺ را احاطه کرده بودند، او را دیدند و کاری به او نداشتند.

۲- اینکه خدای متعال او را دومین فرد امت معرفی فرمود، برای اینکه اولین فرد رسول الله ﷺ بود، و دومی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. و امت اسلام بعد از حضرت رسول ﷺ ابوبکر را اولین و بهترین افراد امت دانسته‌اند.

۳- اینکه لقب یار غار برای صدیق است.

۴- اینکه خدا او را صاحب و یار پیغمبر دانست.

۵- اینکه خدای متعال او را به شرف صحبت در این سفر پر خطر رسانید.

۶- و خدا آرامش را بر ابوبکر نازل فرمود.

و در آیه ۱۷ تا آیه ۲۱ سوره اللیل در قرآن مجید خدای متعال فرمود:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ

نِعْمَةٍ مُّجْرَى ﴿١٩﴾ إِلَّا أَنْتَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللبل: ۱۷-

۲۱]. التفسیر: مفسرین گفته‌اند این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است. و دور گرفته می‌شود از آتش دوزخ و پرهیزکارترین فرد امت اسلام. ابوبکر صدیق رضی الله عنه که همیشه مال خود را به پیغمبر خدا می‌دهد، و اموال خود را نثار رسول الله ﷺ و در راه او به مصرف می‌رساند، تا خود را پاکیزه سازد، و در خیرات و برکاتی که خدا به پاکان می‌رساند داخل شود. و کسی را نزد ابی بکر دست نعمتی نیست که ابوبکر آن را جزاء دهد. یعنی انفاق او بخاطر

بدست آوردن رضای پروردگارش می‌باشد، که برتر از آن است که آنچه برای رضای او نباشد بپذیرد. و خواهد رسید ابوبکر رضی الله عنه به رضا و خشنودی از دهش‌های پروردگارش.

در این آیات چندین امتیاز برای سیدنا ابوبکر رضی الله عنه است:

۷- اینکه خداوند او را از آتش دوزخ دور می‌دارد تا هیچ‌گاه آتش به او نرسد.

۸- اینکه او پرهیزگارترین افراد امت است.

۹- اینکه او همیشه مال خود را در راه خدا و پیغمبر خدا انفاق می‌کند.

۱۰- اینکه قصد او همیشه پاک شدن و به پاکان رسیدن است، تا خیرات و برکات خداوندی به او برسد.

۱۱- اینکه کسی را نزد او نعمت و منتهی نیست که او به انفاق اموال خود آن منت را جبران کند.

۱۲- اینکه انفاق او فقط برای بدست آوردن رضای خداست و خالص برای رضای پروردگار او است، که برتر از آنست که غیر خالص برای خدا را بپذیرد.

۱۳- اینکه خدا او را به خشنودی خواهد رسانید، تا هم خدا از او خشنود و هم او از خدا راضی باشد.

این امتیازات برای هیچ فرد دیگری نیست. اگر بگوئیم نعمت اسلام بر ابوبکر صدیق بوده نعمت اسلام بر ابوبکر و علی و همه امت اسلام است، و در اینجا مقصود مقابله با آن نیست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه صاحب مال بود، و همیشه اموال خود را در راه پیغمبر خدا بقصد بدست آوردن رضای خدا انفاق می‌کرد. درحالیکه علی مرتضی رضی الله عنه در عهد پیامبرمالی نداشت که در راه پیغمبر انفاق کند. و این ابوبکر بود که همیشه در راه خدا انفاق می‌کرد و بردگانی که بر اثر مسلمان شدن مورد شکنجه آقایان خود قرار می‌گرفتند

می‌خرید و آزاد می‌کرد. در هر مناسبتی که پیغمبر ﷺ دستور انفاق می‌فرمود ابوبکر بیش از همه انفاق می‌نمود و به نص قرآن مجید که کسی دست احسان بر ابوبکر نداشت که ابوبکر در برابر آن انفاق نماید. بلکه انفاق خالص برای رضای خدا بود. پیش از همه اسلام آورد و از روز اول مسلمان شدن تا روز رحلت رسول الله روحی و ارواح ابی و امی له الفداء در سفر و حضر در شب و روز و در همه جا همراه رسول الله بود. که تاریخ عظیم اسلام بر همه این‌ها گواه صدق است. هم در دنیا همه جا و همه وقت با رسول الله ﷺ بود و هم در قبر و محل آسودن رسول الله ﷺ یار همراه و نزدیک او است.

از فرمایشات حضرت رسول اکرم ﷺ در فضائل شیخین

(۱) در روایت صحیحین (بخاری و مسلم) از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: موقعیکه من و پیغمبر ﷺ در غار بودیم، به پیغمبر ﷺ گفتم: اگر یکی از این کافران که بیرون غار ایستاده‌اند نظری بزیر پای خود نماید ما را خواهد دید. رسول الله ﷺ فرمود: «مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ يَا ثَنَيْنِ اللَّهُ تَالِهُمَا». «ای ابوبکر چه گمان داری در خصوص دو کسیکه خدای متعال سومین آن‌هاست». یعنی من و تو در راه خدا هجرت می‌نمائیم، و خدای متعال با ماست به یاری دادن و نگهداری نمودن و مددکاری و ثابت قدم داشتن ما را، وقتی که خدا با ماست، کاری به زیان ما ساخته نیست.

(۲) در صحیحین بخاری و مسلم آمده به روایت از عمرو بن العاص رضی الله عنه که او گفت: گفتم یا رسول الله ﷺ از میان مردم چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ محبوب‌ترین شخص از میان مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عائشه، گفتم: از مردان چه کسی نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود: پدر عائشه، گفتم

دگرچه کسی محبوب‌تر است؟ فرمود: عمر بن الخطاب. وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله از مردان امت اول ابوبکر صدیق را نزد خود محبوب‌ترین افراد امت می‌داند و بعد از او عمر الفاروق. رافضه در پوچ و بی‌هوده گوئی هرچه بگویند بی‌ارزش است و دشمنی آنان را با محبوب‌ترین افراد امت می‌رساند.

(۳) در صحیحین بخاری و مسلم آمده است از روایت ابوهیره رضی الله عنه که او گفت: شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: موقعیکه چوپانی در میان گوسفندان خود بود، گرگی آمد و گوسفند را برداشت، چوپان بدنبال او دوید، تا گوسفند خود را از گرگ نجات داد، گرگ رو به چوپان کرد و گفت: تو امروز گوسفند را از من گرفتی، اما در روزی که درندگان تو را از میان گوسفندان بیرون می‌کنند، و ما گرگان با درندگان هستیم، آنروز چه می‌توانی کرد. و موقعیکه مردی گاو ماده خود را بجلو انداخته بود، و بار خود را بر پشت گاو نهاده بود. گاو به آن مرد گفت: من برای بار کشیدن آفریده نشده‌ام و لیکن برای شخم زدن آفریده شده‌ام، مردم گفتند: سبحان الله، آیا گاو به سخن آمده؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ایمان می‌آورم به سخن گفتن گرگ و گاو و ایمان می‌آورد به آن ابوبکر و عمر، رسول الله صلی الله علیه و آله به ایمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گواهی داد موقعیکه ایشان حاضر نبودند. روی اصل اطمینانی که به ایشان داشت، کسانی که خاتم الانبیاء گواهی بر ایمان ایشان می‌دهد گفتار پوچ رافضه چه ارزشی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه ثابت شود که رافضه دشمنان دوستان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. در روایت صحیح مسلم آمده است: وقتیکه رسول الله صلی الله علیه و آله از ایمان ابی‌بکر و عمر خبر داد، ایشان حاضر نبودند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله که اطلاع بر کمال ایمان ایشان داشت بآن گواهی داد.

۴) امام بخاری در کتاب «فضائل أصحاب النبی» باب مناقب عمر بن الخطاب رضی الله عنه از انس رضی الله عنه روایت نمود که: رسول الله صلی الله علیه و آله هم راه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بر کوه احد بالا رفتند، کوه احد را زمین لرزه‌ای دست داد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آرام شو ای کوه که پیغمبر خدا و صدیق و دو شهید بالای تو هستند، احد آرام شد. در این حدیث گواهی خاتم الانبیاء است که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان هر دو شهید هستند، و از معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که از شهادت عمر و عثمان رضی الله عنهما خبر داده سال‌ها قبل از شهادتشان، و این حدیث غیر از بخاری امام احمد در مسند و ترمذی در سنن و ابن حبان در صحیح خود روایت کرده‌اند.

۵) امام بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نمود که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: ما یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله برتری قرار می‌دادیم میان مردم، و بعضی از صحابه را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دادیم در زمانیکه خود رسول در میان ما بود، می‌گفتیم ابوبکر بهترین افراد امت است دگر عمر دگر عثمان، و در روایت طبرانی آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله باخبر می‌شد از گفته ما و آن را انکار نمی‌نمود: یعنی خود حضرت هم برتری صدیق دگر عمر فاروق ذکر عثمان ذی النورین قائل بود.

۶) ترمذی در سنن و امام احمد در مسند و حاکم در مستدرک و بیهقی در سنن از حدیثی رضی الله عنه روایت نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اقتداء نمائید بعد از من به ابی‌بکر و عمر رضی الله عنهما. یعنی بعد از من به ترتیب اول به ابوبکر دگر عمر پیشوای شما هستند و شما به ایشان اقتداء نمائید، رسول الله صلی الله علیه و آله قده بودن و پیشوائی ابوبکر و عمر بعد از رسول الله به مردم گوشزد فرمود، و امت اسلام نیز بر این متفقند. و در این امت کسی نیست که پیشوائی آن دو قبول نداشته باشد، مگر رافضه که از قدیم دشمنی خود را با دین اسلام

در دل داشته‌اند، و می‌دانسته‌اند وقتی ابوبکر و عمر از صحنه امامت این امت بیرون شوند اسلامی نمی‌ماند، زیرا قرآن کلام الله را ایشان انتشار داده‌اند، پیغمبران دروغین مثل مسیلمه کذاب را ایشان شکست داده و نابود کرده‌اند، رهبران کفر از مجوس و نصاری را ایشان در هم کوبیده‌اند، و اسلام را ایشان در سرتاسر جهان بسط داده‌اند. مجوس و رافضه هر دو گروه دشمنی‌شان با شیخین بر اثر همین است که مجوس را تار و مار کردند و اسلام را پایه‌گذاری نمودند، و برای همین بغض، حرام زاده‌ای که ابولؤلؤ نام دارد بابا شجاع الدین نامیده‌اند، برای اینکه مجوس و رافضه هر دو دینشان را دین ابولؤلؤ مجوسی می‌دانند، و کسیکه بخواهد بداند ابولؤلؤ کیست؟ بتاریخ دختران یزگرد مراجعه نماید. که از ارتباط نامشروع رستم با یکی از آنان ابولؤلؤ بوجود آمده. رافضه عزت هر گروهی خواه یهود خواه نصاری خواه مجوس می‌توانند ببینند، اما عزت اسلام که دین اهل سنت است نمی‌توانند ببینند.

۷) ترمذی در کتاب مناقب: باب مناقب ابی‌بکر و عمر رحمتهما و ابن ماجه در باب فضائل اصحاب رسول الله ﷺ و امام احمد در مسند و طبرانی در معجم اوسط و هیثمی در مجمع و سیوطی در «جامع الصغیر» و دیلمی در الفردوس و عجلونی در «کشف الخفاء» روایت نموده‌اند که انس رضی الله عنه گفت: که رسول الله ﷺ فرمود: در ستایش ابوبکر و عمر که این دو آقا و سرورند برای مردان میانه سال بهشتی از اولین و آخرین در بین بشر کسی نیست که برتر از این دو باشد غیر از انبیاء و مرسلین که پیغمبران از این دو برتر هستند. چه خوش گفته فردوسی در شاهنامه‌اش:

که خورشید بعد از رسولان مه نتابد بر کس ز بوبکر به

۸) ترمذی در کتاب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از ابی سعید خدری که سعد بن سنان نام دارد روایت نمود: که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: دو وزیر از ملائکه و دو وزیر از مردم زمین برای هر پیغمبری بوده است. دو وزیر من از ملائکه جبرئیل و میکائیل و از مردم ابوبکر و عمر هستند. این حدیث از حیث روایت ضعیف است، و اما از حیث معنی عیبی ندارد برای اینکه هر پیغمبر هم از آسمانیان مورد تأیید بوده و هم از زمینیان، و در آیه ۸۷ سوره البقره: ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْمَيِّتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ [البقرة: ۱۸۷].

می‌رساند که عیسی صلی الله علیه و آله مؤید بوده جبرئیل رضی الله علیه و آله و وقتی که عیسی مؤید به جبرئیل باشد. مؤید بودن خاتم الانبیا به جبرئیل غرابتی ندارد، خصوصاً که در قرآن همان آیه‌ای که تأیید رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر است. در آیه ۴۰ سوره التوبه: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَثْنِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ [التوبه: ۴۰]. اگر شما کفار قریش پیغمبر خدا را یاری ندهید، خدا او را یاری داد موقعیکه کافران پیغمبر خدا را از مکه بیرون کردند و پیغمبر و ابوبکر دو کسی بودند که در غار حرا بود هنگامیکه رسول الله صلی الله علیه و آله به دوست و هم صحبت و همراهش ابوبکر صدیق می‌گفت: اندوهگین مباش که خدا با ماست خدا آرامش قلبی را بر دل ابوبکر فرود آورد و پیغمبر خود را به لشکریانی از ملائکه مؤید فرمود. آن لشکریانی که شما ایشان را ندیدید، و رسول الله و صدیق ایشان را دیدند، در این آیه مؤید بودن رسول الله صلی الله علیه و آله بیاری خدا و به دوستش ابوبکر صدیق و به جنودی و لشکری از ملائکه تصریح شده است تا رافضه هرگاه این آیه را بخوانند جان

را تهی کنند، و بنابراین تأیید رسول الله ﷺ بجبرئیل و میکائیل و لشکریانی از ملائکه و به صدیق و فاروق از روز هم آشکارتر است.

۹) ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه (اصحاب سنن اربعه) رحمهم الله از سعید بن زید که یکی از عشره مبشره رضی الله عنهم است روایت نمودند که سعید رضی الله عنه گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: ابوبکر و عمر در بهشتند. این حدیث غیر از اصحاب سنن امام احمد و ابو نعیم و سیوطی و عجلونی نیز روایت کرده اند.

در این حدیث صحیح رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را بهشتی دانسته و کسیکه رسول الله ﷺ برای او موقعیکه هنوز در دنیا بوده گواهی بهشتی بودنش بدهد، رفعت منزلت و مقام نزد خدا و پیغمبرش معلوم است.

۱۰) امام احمد و ابن ماجه و هیشمی و حسنی از ابی سعید رضی الله عنه روایت نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود: بهشتیانی که دارای درجه های عالی در بهشت هستند، مردمی که بپایه ایشان نمی رسند ایشان را می بینند، آنچنانکه شما ستاره درخشان را در طلوع آن می بینید، و ابوبکر و عمر از همان درجه داران بهشتی هستند، که در نعیم و خوشی و فضل بر آنان هم برتری دارند.

فهرست

۱۱) ترمذی روایت نموده از انس که می گوید: عادت رسول الله ﷺ بود که می آمد نزد یارانش از مهاجرین و انصار و درمیان ایشان هیچکدام چشم بسوی پیغمبر نمی دوختند، مگر ابوبکر و عمر که رسول الله ﷺ نظر بسوی ایشان می نمودند، یعنی منزلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزد رسول الله ﷺ بالاتر از همه اصحاب بود، همه اصحاب منزلت خود را در آن می دیدند که سر فرود آورند و نظر به رسول الله ﷺ نکنند، و این امتیاز ابوبکر و عمر بود که برتر

از همه صحابه بودند، رسول الله ﷺ نظر بایشان می نمودند و بین ایشان و پیغمبر لبخند مبادله می شد، نظر به منزلت و درجه ای که خدمت رسول الله ﷺ داشتند و همه صحابه معترف به آن بودند.

(۱۲) ترمذی رحمته روایت می کند که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: روزی رسول الله ﷺ از خانه بیرون آمده در حالیکه ابوبکر در دست راست ایشان و عمر دست چپ ایشان بودند و رسول الله ﷺ دو دستشان را در دستش بوده داخل مسجد شد و فرمود: روز قیامت اینچنین زنده می شویم، یعنی در روز قیامت من و ابوبکر و عمر همراهیم و دست همدیگر بدست داریم، محبت رسول الله ﷺ به آندو از اینجا می توان دانست که در حال حیات رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر در حضر و سفر و همیشه هم پهلوی پیغمبر و در یک اطاق مدفون شدند، تا آرامگاه ابدیشان در جوار پیغمبر رضی الله عنه باشد. و در روز قیامت هم رسول الله ﷺ فرمود دست بدست هم داریم و همراه هم هستیم. آنان که دشمنان اسلام هستند می دانند که ابوبکر و عمر در طول حیاتشان در خدمت اسلام بودند و رسول الله ﷺ ابوبکر را تربیتی جداگانه می فرمودند و او را بر خلافت بعد از خود آماده می کرد، برای اینکه می دانست تنها فردی که می توان اهداف اسلام را به انجام برساند ابوبکر است.

ده روز قبل از وفات در خانه عائشه آرام گرفت و از دیگر امهات المومنین خواست تا موافقت نمایند در خانه عایشه از ایشان پرستاری شود تا ابوبکر بتواند آزادانه همیشه در خدمت پیغمبر باشد و رهبری بعد از ایشان را فرا گیرد، اگر مقصود حضرت رسول الله ﷺ غیر از این بود منزل فاطمه الزهراء هم در جنب خانه عایشه بود و می فرمود آنجا از ایشان پرستاری شود، و لیکن قصد پیغمبر آماده کردن ابوبکر صدیق برای خلافت بود، و یک هفته قبل از وفات برای امامت نمازهای فرض ابوبکر را جانشین خود در امامت

نمود و این را دوست و دشمن همه می‌دانند اما رافضه عزت اسلام را نخواستند و نمی‌خواهند، وگرنه تاریخ می‌خوانند و می‌دانند ابوبکر بود که پیغمبران دروغین را در هم کوبید، و بزرگ‌ترین قوای شرک ایران و روم را از بین برد، قرآن کلام الله را که در منزل حفصه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله بود آورد و حفاظ قرآن را جمع کرد تا یک نسخه از آن بنویسند، و از خطری که از شهادت حفاظ قرآن در میدان‌های جهاد فی سبیل الله بیمناک بودند رفع شود، و این ابوبکر بود که عزت اسلام را برقرار کرد تا نه پیغمبران دروغین و نه قوای کفر و دشمنان مخفی اسلام از منافقان و همدستانشان هیچکدام نتوانند به اسلام آسیبی برسانند، در دنیا شیخین علیهم السلام در حضر و سفر همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، و بعد از وفاتشان قبرشان با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله در یکجا قرار گرفت، تا کسیکه سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله فرستد به ایشان نیز سلام فرستد و در قیامت دست بدست رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شوند، صلوات الله وسلامه علی رسول الله و علی خلیفیه من بعده و علی آله و أصحابه و کل من اقتدی

۰۳۰

(۱۳) ترمذی رحمته الله علیه از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نمود که عمر رضی الله عنه به ابی بکر رضی الله عنه گفت: ای بهترین مردم بعد از رسول الله و ابوبکر گفت: اگر چنین گفتمی من هم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خورشید بر مردی که بهتر از عمر رضی الله عنه باشد نتابد. این حدیث حاکم نیز مستدرک روایت نموده و گفته حدیث صحیح است و سیوطی در «جامع الصغیر» نیز ترا روایت نموده، اما بسیاری از علمای حدیث این حدیث را صحیح ندانسته‌اند. چنانکه معلوم است اهل حدیث هر حدیثی را که در آن یکنفر باشد که درباره اعتماد به روایت او گفتگو باشد آن حدیث را نمی‌پذیرند و در این حدیث دو نفرند که

نزد علماء حدیث مورد اعتماد نیستند، یکی عبدالرحمن الافریقی و دیگری عبدالله بن داود، این از حیث سند و روایت، اما از حیث معنی علماء امت اجماع دارند که ابوبکر صدیق بعد از پیغمبر ﷺ بهترین مردم می باشد و بعد از ابوبکر، عمر رضی الله عنه و تفضیل خلفاء راشدین به ترتیب خلافت ایشان است. بنابراین عمر رضی الله عنه در ایام خلافتش بهترین افراد امت بود و خورشید هم در زمان خلافتش بر بهتر از او نتابید.

۱۴) ترمذی در کتاب مناقب عمر بن الخطاب رضی الله عنه از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نمود که: رسول الله ﷺ فرمود: «اولین کسی که در روز قیامت زمین برای او شکافته می شود تا از قبر بیرون آید من هستم، و بعد از من ابوبکر و بعد از ابوبکر، عمر می باشد».

در این حدیث نیز بیان می کند که پیغمبر نسبت به ابوبکر و عمر علاقه خاص داشته است.

۱۵) ترمذی در کتاب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از عبدالله بن حنطب روایت نمود و گفت: این حدیثی است مرسل یعنی نام صحابی در آن یاد نشده، و حاکم ابوعبدالله در مستدرک خود این حدیث نیز روایت کرده و گفته حدیثی است صحیح و طبرانی و جلال الدین سیوطی نیز روایت کرده اند که رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر را دید و فرمود این دو چشم و گوش من هستند. در این حدیث صحیح: رسول الله ﷺ که سخنان او از وحی سرچشمه می گیرد، ابوبکر و عمر را بمنزلت دو چشم و گوش خود دانست و معلوم است که در بدن انسان شریفترین اعضاء چشم و گوش انسان هستند.

۱۶) بزار در مسند خود و طبرانی در «المعجم الأوسط والمعجم الكبير» و ابو عبدالله حاکم در مستدرک از بی اروی الدوسی رضی الله عنه به اسنادی صحیح

روایت کرده‌اند که گفت: من نزد رسول الله ﷺ بودن که ابوبکر و عمر آمدند، رسول الله ﷺ فرمود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدِي بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِيُثَبِّتَ بِهِ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ» [ابوبکر و عمر]».

رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را مؤید خود می‌داند و خدا را از این نعمت سپاس می‌گوید که او را به شیخین مؤید فرمود. این حدیث قول بعضی از مفسرین که در تفسیر آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأُعْنَى﴾ [الضحی: ۸]. می‌گویند تو را از بی‌کسی به همراهی و همدوستی ابوبکر بی‌نیاز ساخت تأیید می‌کند. با اینحال کسانی هستند که می‌گویند مسلمانند و نه چشم دارند و نه گوش تا ستایش رسول الله ﷺ از ابی بکر و عمر را ببینند و بشنوند.

(۱۷) ابویعلی در مسند کبیر خود از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت نمود که عمار گفت که رسول الله ﷺ فرمود: قریباً جبریل نزد من آمد، جبریل گفتم بمن خبر ده از فضائل عمر بن الخطاب، جبریل گفت: ای محمد اگر از فضائل عمر بن الخطاب مدت بودن نوح در قوم خودش که نهصد و پنجاه سال است صحبت نمایم تمام نمی‌شود. این حدیث بسبب اینکه از روایت کنندگان آن ولید بن الفضل عنزی است بیکباره ضعیف دانسته‌اند، بنابراین ضعف حدیث از حیث روایت کنندگان این است، اما از حیث معنی در زبان عربی مبالغه وجود دارد. اگر از حیث روایت در طریح حدیث تقویتی برای آن باشد، معنی آن از لحاظ مبالغه نظائر بسیار دارد. یکی از اسرار لغت عرب همین مبالغه است. و مبالغه در کلام الله قرآن نیز آمده. در آیه ۱۴۳ سوره الصافات: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ﴾ [۱۴۳] ﴿لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [الصافات: ۱۴۴]. اگر یونس علیه السلام از تسبیح گویان ذات پاک پروردگار نمی‌بود در شکم ماهی تا روز قیامت می‌ماند. و معلوم است که

ماهی هم مدت عمر معین ندارد و وقتی آن مدت بآخر رسید میمیرد و معنی چنین می‌شود که اگر یونس علیه السلام از تسبیح گویان ذات پاک پروردگار نبود، در شکم ماهی می‌ماند تا خودش و ماهی بمیرند. و در حدیث صحیح آمده است که فاطمه بنت قیس رضی الله عنها بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله سه شخص به خواستگاری من آمده‌اند: معاویه بن ابوسفیان و ابوجهم و اسامه بن زید رضی الله عنه. با کدام یک از آن سه ازدواج نمایم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أما معاوية فصلعوك لا مال له واما ابوجهم فإنه لا يضع العصا عن عاتقه انكحي اسامه». فرمود: «معاویه فقیریست که هیچ ندارد، و ابوجهم عصا از دوش خود پائین نمی‌آورد، با اسامه ازدواج کن».

آیا معاویه جامه‌ای به تن نداشت؟ کفشی به پا نداشت؟ پس هیچ ندارد مبالغه می‌باشد و اما ابوجهم عصا از دوش خود پائین نمی‌آورد، یعنی همیشه و همه‌گاه در سفر است. آیا وقت نماز عصا از دوشش پائین نمی‌آورد؟ یا وقت خوراک و خواب عصای خود را به زمین نمی‌گذاشت؟ معلوم است که همه این‌ها «مبالغه» است. و معنی متن این حدیث چنین است که فضائل عمر بسیار است و پایان ندارد. والله اعلم.

۱۸) در صحیحین بخاری و مسلم رحمهما الله تعالی به روایت از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در خطبه خود فرمود: خدا اختیار داد به بنده‌ای از بندگانش که یا دنیا را برگزیند یا آنچه نزد خدا است از ثواب و خوشی ابدی. (خدای متعال بنده را میان برگزیدن آخرت اختیار داد، تا هر کدام را بخواهد برای خود برگزیند) او آخرت را برگزید. و راضی شد جهان فانی را ترک کند، و به قرب و نزدیکی خدای متعال برسد. وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله این را فرمود ابوبکر صدیق رضی الله عنه گریه کرد و گفت: ما جان پدران و مادران خود را فدای تو می‌نمائیم ابوسعید گفت ما

از گریه ابوبکر تعجب کردیم که مخیر کردن بنده میان دنیا و آخرت گریه نمی‌خواهد، اما بعد دانستیم که بنده‌ای که این اختیار به او داده شده است، خود رسول الله ﷺ است که آخرت را برگزیده است و می‌خواهد جهان فانی را وداع بگوید. و بر ما معلوم شد که ابوبکر از همه ما داناتر است به آنچه رسول الله ﷺ می‌فرماید. وقتی که خداوند متعال شخصی را مورد عنایت پیغمبرش قرار می‌دهد او را در فهم بالاتر از همه می‌سازد و همچنین در شجاعت و تدبیر و زهد و اخلاص و غیره.

چنانکه بعد از رسول الله ﷺ بر همه معلوم شد که هیچکس دیگری به پای ابوبکر صدیق نمی‌رسد، رسول الله ﷺ او را برای جانشینی خود معین فرمود و همه آنچه لازم خلیفه پیغمبر است به وی آموخت.

اینست که کارهای ابوبکر همه بصورت معجزه است، در ظرف دو سال و شش ماه همه پیغمبران دروغین را نابود کرد، برای حفظ قرآن بجمع حافظان قرآن و تدوین آن پرداخت تا مادامیکه دنیا وجود دارد کسی نتواند نقطه‌ای یا شکلی از قرآن را تغییر دهد و خدای متعال در فرموده‌اش در آیه ۹ سوره الحجر: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]. «ما قرآن را بر دل محمد فرود آوردیم و ما قرآن را حافظ و نگهبانیم». بر دست ابوبکر این نگهبانی را محقق فرمود. و تا روز قیامت هرکس قرآن بخواند فضل ابوبکر بر اوست، در همین دو سال و نیم آنچنان پایه اسلام را استوار کرد، و مسلمانان را به فهم صحیح اسلام وادار کرد که بزرگ‌ترین قدرت کفر در ایران و روم را بزانو در آورد و اسلام در سراسر جهان بسط داد، و بطوری در زهد و اخلاص و توحید و عبادت قدم برداشت، که در همه این صفات پسندیده بعد از رسول الله ﷺ مقتدای خاص و عام گردید. رضی الله تعالی ورسوله المسلمون عن أبي بكر وعمر فجزاهما الله عنهم خير الجزاء.

و معلوم است که حضرت رسول ﷺ این خطبه را در روزهای اواخر زندگی خود فرمود و این حدیث و دو حدیث آینده از جمله احادیثی است که نمایش‌گر خلافت صدیق است.

(۱۹) امام بخاری رحمته از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نمود که عبدالله بن عباس گفت رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ أَوْ مَوَدَّتُهُ لَا يَبْقَى بَابٌ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا سُدَّ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ». این حدیث ترمذی و امام احمد نیز روایت کرده‌اند.

در این حدیث از جمله احادیثی است که بر علاقه رسول الله ﷺ با ابوبکر دلالت دارد، و خلافت صدیق را بیان می‌کند و همچنین سپاس رسول الله ﷺ از خدمات ابوبکر در بر دارد، علائم هر کدام را بیان داشته و راوی این حدیث هم ابن عباس رضی الله عنهما پسر عموی پیغمبر و از آل بیت رسول الله ﷺ است. شرح حدیث چنین است:

پر منت‌ترین مردم بر من در دوستی و همراهیش با من و در انفاق مالش در راه من ابوبکر است (قبل و بعد از بعثت رسول الله ﷺ موقعیکه مردم حتی اقارب رسول الله ﷺ ایشان را تکذیب می‌نمودند، ابوبکر در تصدیق پیغمبر لحظه‌ای درنگ نکرد و انفا مال خود نیز در راه پیغمبر خدا که همیشه بآن عادت داشت خیلی واضح و روشن است، برده‌هائی که مسلمان می‌شدند و مورد تعذیب کافران قرار می‌گرفتند، اموال ابوبکر بود که آنان را می‌خرید و ازاد می‌کرد و آنان را از تعذیب مالکانشان نجات می‌داد، و بارها موقعیکه رسول الله ﷺ دستور انفا فی سبیل الله می‌دادند ابوبکر همه مال خود را نثار می‌کرد و موقع پرسیدن رسول الله ﷺ از او که برای خودت چه

باقی گذاشته‌ای؟ جواب ابوبکر این بود که: خدا و پیغمبرش یعنی رضای خدا و خشنودی پیغمبرش برای خود باقی گذاشتم.

رسول الله که در برابر هر خوبی تشکر می‌نمود، خوبی‌های ابوبکر را بیان داشت و سپاس پیغمبر صلی الله علیه و آله از او این بود که ابوبکر را پر منت‌ترین افراد مردم بر خود دانست، که همیشه ابوبکر با مالش آماده نثار شدن بود. و فرمود اگر کسی غیر از خدای یکتا را خلیل خود می‌ساختم، ابوبکر را خلیل خود می‌ساختم، خلیل بمعنی دوست که محبتش در خلال دل باشد، رسول الله صلی الله علیه و آله خلیل خود را خدا دانست که محبتش خلال دل او بود و غیر از خدا هیچکس دیگری خلیل خود ندانست، و برای ابوبکر برادری اسلام و دوستی در راه اسلام قرار داد، افراد بسیاری دری از خانه‌شان در مسجد پیغمبر باز می‌شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ دری نباید در مسجد پیغمبر باز باشد مگر در خانه ابوبکر، برای اینکه او جانشین پیغمبر خواهد شد و باید در خانه او در مسجد پیغمبر باشد تا در هر وقت برای امامت نمازهای فرض و خطبه جمعه و خطابه‌های مورد لزوم، او بتواند از خانه بمسجد بیاید و امامت خود را به انجام برساند، بیشتر این احادیث در روزهای آخر زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله است که می‌رساند رسول الله صلی الله علیه و آله برای خلافت ابوبکر صدیق این دستورها را صادر می‌فرمود.

(۲۰) در صحیحین بخاری و مسلم رحمهما الله تعالی از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت نمودند که جبیر گفت: «زنی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول الله صلی الله علیه و آله به آن زن فرمود: برو و وقتی دیگر بیا! آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم؟ قصد آن زن این بود که اگر وقتی برگشتم شما رحلت فرموده بودید چکار کنم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر آمدی و مرا نیافتی برو نزد ابوبکر که او حاجت تو را روا می‌دارد».

از این حدیث هم دانسته می‌شود که اشاره پیغمبر بخلاف ابوبکر صدیق است.

دلیلی از این روشن‌تر کجا که رسول الله ﷺ بفرماید بعد از من برای برآوردن حاجت خود نزد ابوبکر رجوع کنید. جان مطلب اینجا است که همه این مطالب از جا گرفتن رسول الله ﷺ در منزل عائشه رضی الله عنها و به آزادی رفت و آمد نمودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه و دستور امامت صدیق بجای رسول الله ﷺ در فرائض و دستور بستن همه درهائی که به مسجد رسول الله ﷺ باز می‌شود غیر از در خانه ابوبکر و مراجعه بعد از وفات رسول الله ﷺ به ابوبکر صدیق رضی الله عنه همه در اواخر زندگی رسول الله ﷺ انجام گرفته که مجالی برای شک و تردید باقی نمی‌گذارد.

فهرست

(۲۱) امام بخاری رحمته الله علیه در «الجامع الصحیح» خود که نزد مسلمانان معتبرترین کتاب بعد از قرآن است از ابی الدرداء که نام او عویمر بن مالک است رضی الله عنه روایت نمود که گفت: خدمت پیغمبر خدا ﷺ نشسته بودم که ابوبکر رضی الله عنه آمد و سلام کرد و گفت میان من و عمر بن الخطاب سخنی رفته بود و بشتابزدگی سخنی به او گفتم و بعد پشیمان شدم، نزد او رفتم تا مرا بیامزد و از سخنی که به او گفته‌ام بگذرد، او قبول نکرد و آمدم بخدمت. رسول الله ﷺ فرمود: «یغفر الله لك يا أبا بكر» «خدا تو را بیامزد ای ابوبکر». و این را سه مرتبه تکرار فرمود، کمی بعد از آن عمر رضی الله عنه که او نیز از سخنی که بین او و ابوبکر رضی الله عنه پیش آمده بود پشیمان شده به خانه ابوبکر رفته او را نیافته بود، عمر نیز به خدمت رسول الله ﷺ آمد. روی رسول الله ﷺ از دیدن عمر که با ابوبکر پرخاش نموده از خشم متغیر شد، بجائیکه ابوبکر ترسید و جلو رسول الله ﷺ زانو زد و گفت: یا رسول الله ﷺ من به او

بیشتر ستم کرده‌ام، دوبار این عبارت را تکرار کرد (تا خشم رسول الله ﷺ فرو نشیند) رسول الله ﷺ فرمود: خدا مرا به پیغمبری بسوی شما فرستاد گفتید دروغ می‌گوئی و ابوبکر گفت رسول الله ﷺ راست گفت و به من ایمان آورد و بجان و مال خود مرا یاری کرد، آیا می‌توانید بخاطر من این دوست من را نیازارید؟ از آن به بعد هیچکس صدیق را نیازرد. همه اصحاب از محبت و عنایت رسول الله ﷺ نسبت به ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاه بودند، رسول الله ﷺ با اینگونه کلمات و واداشتن همه به احترام ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابوبکر را برای خلافت و جانشینی خود آماده می‌فرمود برای اینکه می‌دانستند «فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي». «آیا می‌توانید این یک دوستم را بخاطر من نیازارید؟ چه معنایی دارد».

۲۲) امام بخاری و مسلم در کتاب «اللباس والزينة» و امام احمد در مسند از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند، که رسول الله ﷺ فرمود: کسیکه جامه خود را بر زمین بکشاند بقصد تکبر، خدای متعال روز قیامت نظر رحمت بسوی او نمی‌فرماید، ابوبکر گفت: یکی از دو طرف جامه‌ام پائین می‌آید، مگر اینکه آن را در نظر بگیرم و نگذارم پائین بیاید. رسول الله ﷺ فرمود: تو کسی نیستی که جامه را بقصد تکبر و فخر فروشی پائین آوری (بلند کنی).

این خود یک گواهی از رسول الله ﷺ است که ابوبکر صدیق اهل تکبر و فخر فروشی نیست، او تربیت یافته رسول الله ﷺ است. هر خصلتی که رسول الله ﷺ آنرا نمی‌پسندد او هم نمی‌پسندد. رسول الله ﷺ صدیق را آماده خلافت نموده و او را خصلت‌های پسندیده آموخته تا بتواند جانشین رسول الله ﷺ باشد، هر کسیکه بتاریخ و سیرت رسول الله ﷺ مراجعت نماید

می‌داند که رسول الله ﷺ چهار تن را با عنایتی خاص پرورده است، و همیشه ایشان را در اجتماع به همین عنوان معرفی نموده است. و همیشه آنان را در حضر و سفر مورد عنایاتی خاص قرار می‌داده و همه اصحاب این را می‌دانستند.

جای بسی تعجب است که آن‌هائیکه با اسلام دشمنی دارند، اینقدر هم بررسی نمی‌کنند که یکی از مسائل فوق العاده شایان اهمیت مسأله نکاح است و هیچگاه معقول و منطقی نیست که رسول الله ﷺ دختر کسی بنکاح آورد و یا دختر خود را بنکاح دیگری بدهد بدون اینکه تمام بررسی‌های لازم را بنماید، کدام عاقل است که موقع دادن دختر خود بنکاح دیگر در اطراف آن تحقیق و بررسی لازم بعمل نیاورد، حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه أجمعین گذشته از بررسی‌ها، مؤید به وحی است و بنابراین محال است که ایشان دختر کسی را بنکاح آورده باشند و موافقت پروردگار خود در آن بدست نیاورده باشند، و محال است دختر خود را به کسی داده باشند که موافقت پروردگار بر آن نبوده باشد، و بنابراین هم در نکاح رسول الله ﷺ با دختر صدیق و فاروق مبنی بر وحی الهی بوده است و هم در دادن دختر به عثمان و علی مبنی بر وحی الهی بوده است، در حقیقت چه بیچاره و فاقد ایمانند مردمی که اینقدر هم نمی‌دانند و کسی که از جهل و تعصب به این روز افتاده که بر عمل پیغمبر اعتماد ندارد باید به روز سیاه خود بنگرد.

(۲۳) دو امام بخاری و مسلم در صحیحین خود روایت نموده‌اند از ابوهریره رضی الله عنه که گفت: شنیدم از پیغمبر خدا ﷺ که می‌فرمود: کسیکه جفت از چیزی از چیزها اتفاق نماید در راه خدای تعالی (در تفسیر زوجین در لفظ حدیث: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» علماء. گفته‌اند: مثل دو اسب یا دو شتر یا دو برده از هر چیزی در جهاد فی سبیل الله به

کار می‌رود، از بهشت او را دعوت می‌کنند که ای بنده خدا، این کاری که تو کردی کار خیر است و باعث بر اینست که هر عبادتی را که برای خدا انجام دادی، از دروازه همان عبادت تو را دعوت می‌کنند، کسیکه اهل نما زاست از باب الصلاة و کسیکه اهل جهاد است از باب الجهاد تا آخر.... ابوبکر گفت: کسیکه از همه آن درها دعوت شود ناچار کی را نبیند گفت: یا رسول الله آیا کسی است که از همه آن درها دعوت شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: هستند کسانی که از همه آن درها دعوت می‌شوند و امیدوارم ای ابابکر تو از ایشان باشی که از همه درهای بهشت دعوت شوی.

(۲۴) امام بخاری رحمته الله در صحیح بخاری از عروه بن زبیر روایت کرده که او گفت از عبدالله بن عمر العاص رضی الله عنهما پرسیدم درباره سخت‌ترین اذیتی که از مشرکان به رسول الله رسید، عبدالله بن عمر گفت: موقعیکه رسول الله ﷺ در مسجد الحرام مکه مشغول نماز بود عقبه بن ابی معیط آمد و لنگ خود را به گردن رسول الله ﷺ انداخت نزدیک بود رسول الله ﷺ را خفه کند، در همین اثناء ابوبکر صدیق آمد و لنگ را از دست عقبه بیرون کشید و او را هل داد و او را له کشید و از رسول الله ﷺ دور کرد و گفت: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [غافر: ۲۸].

«آیا می‌کشید مردی را بخاطر اینکه می‌گوید پروردگار من خدای یکتاست؟ در حالیکه بسوی شما مبعوث شده و با خودآورده معجزات آشکار».

این می‌رساند که ابوبکر برای نجات رسول الله ﷺ از هیچکدام سران مشرکین نمی‌ترسیده است و چه بسا موقع دفاع از رسول الله پیش آمده که دشمنان، رسول الله ﷺ را ترک کرده و به مشیت و لگد و غیره ابوبکر را می‌کوبیده‌اند تا وقتیکه از هوش می‌رفته است، و با اینحال، زمانی که به

هوش می‌آمده اولین سؤالش این بوده که رسول الله ﷺ کجاست؟ و حال او چگونه است؟ او در این فکر نبوده به خودش چه رسیده است او جان و مال خود را فدای رسول الله ﷺ می‌دانسته است. می‌خواسته که به رسول الله ﷺ هیچ آسیبی نرسد، اگرچه خود در این راه فدا شود.

و اما عقبه بن ابی معیط (لعنه الله)، از روزی که رسول الله ﷺ مردم را بسوی توحید دعوت فرمود دشمن سرسخت و درجه اول اسلام شد، و چه محنت‌هایی که مسلمانان از دست او نکشیدند؟ عاقبت کار او در روز بدر اسیر شد، مسلمانان او را کشتند و صلابه زدند و این اولین کسی است که در تاریخ پر عظمت اسلام صلابه زده شده است.

(۲۵) بزار و ابونعیم و امام رازی روایت نموده‌اند از سیدنا علی رضی الله عنه که فرمود: ای مردم خبر دهید مرا از دلاورترین مردم. حاضران گفتند دلاورترین مردم تو هستی، علی فرمود: این حقیقتی است که هر کسیکه من با او مبارزه نمودم حق خود را از او گرفتم (یعنی هر که در پیکار با من مقابله کرد سرش را از تنش جدا ساختم) و لیکن مرا خبر دهید از دلاورترین مردم. حاضران گفتند نمی‌دانیم بفرمائید چه کسی است؟ فرمود: دلاورترین مردم ابوبکر است. برای اینکه روز بدر برای رسول الله ﷺ عریش ساختیم (عریش: شباهت اتاقی است که از چوب نخل در آن منزل بگیرند) تا در آن بنشینند و مجاهدین را رهبری فرماید، (چنانکه امروزه مرکز قیاده و رهبری قرار می‌دهند) بعد از اینکه عریش برای نشستن رسول الله ﷺ قرار بدهیم تا از مشرکان کسی نتواند بسوی رسول الله ﷺ در آن ساختیم گفتیم چه کسی را نزد رسول الله ﷺ قرار بدهیم تا از مشرکان کسی نتواند بسوی رسول الله ﷺ آید. ابوبکر گفت: من برای حراست می‌مانم. قسم بخدا کسی نمی‌توانست به رسول الله ﷺ نزدیک شود، مگر ابوبکر که با شمشیر آویخته

جلو عریش رسول الله ﷺ ایستاده بود.

اگر کسی می‌خواست به رسول الله ﷺ نزدیک شود، ابوبکر با شمشیر برهنه بسوی او حمله‌ور می‌شد (با اینکه همه دشمنی‌ها با خود رسول بود) و رسول الله ﷺ از نزدیک وضع جنگ را زیر نظر داشت، این ابوبکر دلاورترین مردم است (و همچنین قبل از هجرت بمدینه در مکه) دیدم رسول الله ﷺ را در حالیکه کفار قریش او را گرفته بودند یکی از آنان رسول الله ﷺ را به این سو می‌کشید و یکی او را می‌تکاند، هر کدام به صورتی رسول الله ﷺ را آزار می‌دادند و می‌گفتند تو هستی که خدایان را به یک خدا کردی، بخدا سوگند که از حاضرین کسی به رسول الله ﷺ نزدیک نشد که او را از چنگال آن کافران برهاند، مگر ابوبکر که به میان دوید و این یکی را زد و آن دیگری را دور کرد، درحالیکه می‌گفت هلاکت و نابودی باد بشما، آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید پروردگارم خدای یکتا است؟ این اقدام ابوبکر در دفاع از رسول الله ﷺ برایش ارزان تمام نمی‌شد. چه بسا که آن‌ها رسول الله ﷺ را رها کرده بجان خود ابوبکر می‌افتادند و بطوری دسته جمعی او را می‌زدند که بیهوش می‌افتاد و باز هم دلخوش بود که نمی‌گذاشت آسیبی به رسول الله ﷺ برسد.

آنگاه سیدنا علی رضی الله عنه برده‌ای که بر او بود برداشت و گریست تا اینکه از گریه ریش مبارک ایشان تر شد. سپس فرمود بخاطر خدا از شما می‌پرسم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر بود یا ابوبکر؟ کمی خاموش شد آنگاه فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهید؟ قسم بخدا یک ساعت از زندگی ابوبکر بهتر است از مثل مؤمن آل فرعون، برای اینکه مؤمن آل فرعون ایمان خود را پنهان می‌داشت درحالیکه ابوبکر ایمان خود را آشکار ساخته بود.

ملاحظه (مؤمن آل فرعون نامش حزقیل بوده است)

اینست گواهی علی ابن ابی طالب علیه السلام برای کسی که رافضه او را غاصب خلافت علی می‌دانند. علی از ایشان بیزار است. موقف علی با ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهما و عن اصحابه اجمعین از موقف برادران پدر و مادری بهتر و والاتر است. رافضه از علی بن ابی طالب صورتی ساخته‌اند که کاری به علی بن ابی طالب که ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و شوهر فاطمه الزهراء رضی الله عنها است ندارند. و بقول شکیب ارسلان اینان کاری به علی و یا حسین رضی الله عنهما ندارند اینان مقصودشان شهربانوی ایران است که زن سیدنا حسین رضی الله عنه است و در دوستی حسین دوستی او را می‌خواهند از خاندان شاهان ساسانی مجوسی است و مجوسیت را در این لباس تازه می‌کنند. مجوس تا امروز سیدنا عمر رضی الله عنه را دشمن بزرگ خود می‌خوانند و معتقدند کسی نتوانست مجوسی را در هم بکوبد، مگر عمر که این کار را انجام داده و بجای دین مجوسیت، اسلام قرار داده. می‌گویند ما ۵۰۰ سال با رومیان جنگیدیم گاه آنان بر ما پیروز می‌شدند و گاه ما پیروز می‌شدیم اما از روزی که عمر به ایران لشکر کشید قوای ما را طوری در هم کوبید که بعد از آن نتوانستیم کمر را راست کنیم. بغض رافضه برای شیخین همانند بغض مجوس برای شیخین می‌باشد. همه رافضه در اصل برای مجوسیت از دست رفته نوحه‌خوانی می‌کنند، وگرنه سیدنا علی و ائمه و پیشوایان بعد از او از سران و بزرگواران اهل سنت هستند و در حقیقت آن‌ها از رافضه بیزارند. (همانطور که در نهج البلاغه آمده است).

(۲۶) امام مسلم در صحیح خود و امام احمد در مسند خود و غیرهما رحمهم الله تعالی همه از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری خود به عایشه فرمود: پدرت ابوبکر و برادرت عبدالرحمن را بگو به اینجا بیایند که می‌خواهم نوشته‌ای بنویسم (که دلالت بر خلافت ابوبکر

بدهد) برای اینکه می‌ترسم کسی آرزوی خلافت داشته باشد و بگوید من شایسته‌تر هستم بخلافت، و خدا قبول نمی‌فرماید و مؤمنان نمی‌پذیرند (برای خلافت) مگر ابابکر را.

این حدیث صحیح نیز می‌رساند که رسول الله صلی الله علیه و آله در نظر داشته‌اند که دستور دهند خلافت با اسم ابی‌بکر صدیق رضی الله عنه بنویسند. اما چون دانسته‌اند که اراده خدا و تصمیم مؤمنان بر خلافت ابی‌بکر صدیق است آن را ننوشته‌اند.

(۲۷) امامان بخاری و مسلم و ترمذی و سیوطی همه از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله بیماریش شدت گرفت (به گونه‌ای که نتوانست برای نماز جماعت به مسجد برود) دستور داد که به ابوبکر بگویند جای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای امامت در نماز بایستد و به مردم نماز بخواند. عایشه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر مردی دل نازک است، و وقتی به نماز بجای تو بایستد برای امامت نماز به گریه می‌افتد و نمی‌تواند نماز به مردم بخواند رسول الله صلی الله علیه و آله (سخن او را نادیده گرفت) فرمود: بگو به ابوبکر تا نماز بخواند به مردم، برای اینکه شما مانند زنانی هستید که با یوسف بودند، در اظهار خلاف باطن، یعنی عایشه قصدش این بود که پدرش جای پیغمبر صلی الله علیه و آله نه ایستد تا مردم آن را بفال بد نگیرند مثلیکه زلیخا دعوت زنانی نمود بعنوان مهمانی و بزرگداشت آنان در ظاهر، اما در باطن قصدش این بود که جمال یوسف را ببیند و او را از شیفتگی جمال یوسف معذور دارند. فرستاده پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمد و دستور پیغمبر را به ابوبکر ابلاغ نمود و ابوبکر در تمام مدتی که رسول الله صلی الله علیه و آله بیمار بود بجای رسول الله صلی الله علیه و آله امامت نمود تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله «همه ما و پدران و مادرانمان فدای او شویم» رحلت فرمودند. و این خود دلیل روشنی بر تعیین ابوبکر به خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.

(۲۸) ابی بکر در کتاب «السنة» و ابو عبدالله حاکم در «المستدرک» از ابی هریره رضی الله عنه روایت نمودند: که رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه گفت: یقیناً تو اولین فرد از امت من هستی که وارد بهشت می شوی.

(۲۹) ترمذی و حاکم و ابن حیان رحمهم الله تعالی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که او گفت: ابوبکر آقای ما و بهترین و محبوب ترین ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

فهرست

(۳۰) ترمذی در کتاب مناقب و ابن حجر در فتح الباری و متقی هندی در کنز العمال از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده اند.

که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی که نزد ما دست احسانی داشته است، احسان او را جبران نموده ایم بغیر از ابوبکر که دست احسانی که او نزد ما دارد خدا جبران احسان او را بفرماید. مال هیچ کس مانند مال ابوبکر برای ما نبود، نفعی که اموال ابوبکر برای ما داشته اموال هیچکس آن منفعت را برای ما نداشته است. این خود گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله است بر منافع اموال ابوبکر برای اسلام و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله.

(۳۱) بزار و ترمذی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمود: تو همراه منی بر حوض کوثر و همراه من بودی در غار.

(۳۲) ترمذی و ابوداود و دارمی و حاکم رحمهم الله تعالی روایت نموده اند از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله بما دستور داد که صدقه بدهیم. این دستور موقعی بود که مالی داشتیم، گفتیم امروز در صدقه دادن بر ابوبکر سبقت می گیرم، اگر ممکن می شد که روزی بر او سبقت بگیریم امروز است که مال دارم، و نیمی از مال خود را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آوردم

بعنوان صدقه، رسول الله ﷺ فرمود برای اهل و بستگانت چه باقی گذاشته‌ای. گفتم بقدر همین که آورده‌ام. ابوبکر نیز هرچه داشته بود آورد. رسول الله ﷺ فرمود ای ابوبکر برای اهل و بستگانت چه باقی گذاشته‌ای؟ ابوبکر گفت: خدا و پیغمبرش. عمر گفت: در دلم گفتم بخدا قسم که هیچ‌گاه نمی‌توانم بر ابوبکر سبقت بگیرم. توکل و اعتمادی که ابوبکر داشت باعث بود که آنچه دارد در راه انجام دستور پیغمبر خدا بکار ببرد و چیزی باقی نگذارد، او می‌خواست رضای خدا و رسول خدا بدست آورد، در این راه از فداء کردن جان شیرین خود باک نداشت چه رسد به انفاق مال.

(۳۳) ترمذی و بزار و طبرانی و ابن حیان رحمهم الله تعالی روایت کرده‌اند که ابوبکر بر رسول الله ﷺ داخل شد. رسول الله ﷺ فرمود: تو ای ابوبکر آزاد شده خدا از آتش دوزخ هستی. (عتیق لقب ابی‌بکر صدیق است) لقبی است که رسول الله ﷺ او را بآن مشرف ساخت. کسیکه رسول الله ﷺ او را عتیق یعنی آزاد شده از آتش لقب داد، و او را صدیق نامید، و بشارت داخل شدن به بهشت داد، و او را اولین فرد این امت از داخل شدگان به بهشت دانست، و او را جانشین خود در امامت نماز قرار داد، و او را آماده جانشینی بعد از خود نمود، و او را یار و همنشین خود در غار حراء و بر حوض کوثر قرار داد. و تصمیم نوشتن خلافت او را داشت و اعتماد بر امت که او را جانشین می‌کنند باعث شد که آن وصیت را بنویسد، و رفاقت و همراهی رسول الله ﷺ در حضر و سفر که وجبی از پیغمبر ﷺ دور نشد. تمام این‌ها برای کسیکه ذره‌ای ایمان داشته باشد کافیست که او را به تعظیم یاد کند. و کسیکه برای انتقاد از ابوبکر اندکی زبان درازی کند نباید او را مسلمان دانست.

(۳۴) ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت نمود که رسول الله ﷺ فرمود: شایسته نیست برای مردمیکه ابوبکر میان آنها است، آنکه دیگری امام آنها شود. این حدیث اگرچه از حیث روایت ضعیف دانسته‌اند، اما از لحاظ معنی صحیح است، برای اینکه خود رسول الله ﷺ در روزهای بیماریش دستور فرمود که ابوبکر امام همه باشد.

(۳۵) بزار و ابویعلی و طبرانی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: موقعیکه خدای متعال معراج مرا به آسمان‌ها فراهم فرمود به هر آسمانی که می‌گذشتم می‌یافتم که در آن نام من نوشته شده محمد رسول الله ابوبکر الصدیق این حدیث را ضعیف دانسته‌اند اما معنی آن که عنایت رسول الله ﷺ با ابوبکر صدیق است صحیح می‌باشد، کسیکه رسول الله ﷺ در سفر و حضر با ایشان همراه باشد و در قبر نیز جنب او باشد و در آخرت هم با ایشان باشد. اگر نام او بعد از نام رسول الله ﷺ باشد جای تعجبی نیست.

(۳۶) بزار رضی الله عنه از اسید بن صفوان روایت نموده که او می‌گفت: موقعیکه ابوبکر درگذشت جسم او به پارچه‌ای لباس پوشیده شد و شهر مدینه از گریه مردم به لرزه درآمد، و مردم را دهشت دست داد، چنانکه در روز رحلت رسول الله ﷺ دهشت و ناراحتی دست داده بود. در این موقع علی بن ابی طالب رضی الله عنه بشتاب خود را رسانید و إنا لله و إنا إليه راجعون گویان می‌گفت: امروز خلافت نبوت منقطع شد، و آمد به خانه‌ای که ابوبکر در آن بود و گفت: خدایت رحمت نماید ای ابابکر:

۱- نخستین کسی بودی که اسلام آوردی.

۲- و مخلص‌ترین شخصی بودی در راه ایمان.

۳- و محکم‌ترین امت بودی در یقین.

- ۴- و بالاترین مقام بودی در تقوی.
 - ۵- و بیشترین فایده‌ای بودی به اسلام (نفع تو به اسلام از همه بیشتر بود).
 - ۶- و نگهبان‌ترین مردم بودی بر رسول الله.
 - ۷- و قوی‌ترین مردم بودی در اسلام.
 - ۸- و امین‌ترین فرد بودی در صحبت و همراهی رسول الله .
 - ۹- و نیکوترین اصحاب بودی در صحبت و همراهی رسول الله .
 - ۱۰- و برترینشان در مناقب و صفات پسندیده.
 - ۱۱- و از همه‌شان با سابقه‌تر.
 - ۱۲- و بالاترین‌شان در درجه و منزلت.
 - ۱۳- و نزدیک‌ترینشان به رسول الله .
 - ۱۴- و در شباهت و همانندی با رسول الله ﷺ از همه اصحاب بیشتر بر راه پیغمبر بودی در هدی و راست روی و خلق و خوی مهربانی و سمت و هیئت و وقار.
 - ۱۵- و مورد اعتمادترین یاران نزد رسول الله ﷺ خدا تو را ای ابابکر جزای خیر دهد و از خدمتی که به رسول الله ﷺ و مسلمین کردی.
- این حدیث گرچه از حیث روایت بسبب بعضی از روایت کنندگان آن را ضعیف دانسته‌اند و گفته‌اند: اسید بن صفوان بیشتر روایت او از علی بن ابی طالب است و از صحابه نیست. اما ابن ماجه رحمته و بعضی دیگر او را از یاران پیغمبر دانسته‌اند. و همین کافی است زیرا این حدیث در ترغیب و ترهیب است و از فضائل بشمار می‌آید، و جمهور علما امت معتقدند که گرفتن از حدیث ضعیف در فضائل هیچ اشکالی ندارد.

اما در متن حدیث: همین ستایش و تمجید علی بن ابی طالب علیه السلام از صدیق علیه السلام کافی است و از دلایل محبت علی بن ابی طالب نسبت به صدیق اینست که نام یکی از فرزندانش را ابوبکر نهاد و او از جمله شهیدان کربلا است. همانگونه که دو پسر دیگرش عمر و عثمان نیز از شهداء کربلا هستند و تاریخ نیز گواه است که در طول مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام، علی ابن ابی طالب علیه السلام پشت سرشان نماز می خواند و در شوری و مشورت های خدمت به دین مبین اسلام با ایشان هم عقیده و همگام بوده است.

(۳۷) طبرانی در «معجم الأوسط» - ورجاله ثقات - روایت نمود از معاذ بن جبل رضی الله عنه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خدای متعال دوست نمی دارد که ابوبکر خطا و اشتباه کند. یعنی خدا ابوبکر را از خطا ننگه می دارد.

حدیث صحیح است و معنی آن کاملاً روشن است. برای اینکه در طول مدت خلافتش کاری که بتوان گفت خطا بوده انجام نداد و از نظر اهل سنت این امر یقین است برای اینکه کسیکه رسول الله صلی الله علیه و آله آن همه نسبت به او عنایت داشته و از او راضی بوده است، خدای متعال نیز او را مورد عنایت قرار داده و از او راضی است و کسیکه مورد عنایت خدا و پیغمبرش باشد خدا او را از خطا و اشتباه بزرگ ننگه می دارد.

(۳۸) مُسَدَّد در مسند خود از سیدنا عمر رضی الله عنه روایت نمود که عمر گفت: دوست می دارم که موئی در سینه ابوبکر باشم این گفته سیدنا عمر از جهتی تواضع او، و قدرشناسی و اعتراف به فضل ابوبکر است. جلال الدین سیوطی رحمته الله علیه قبل از آوردن احادیث در فضائل سیدنا عمر رضی الله عنه این گفته سیدنا عمر را آورد تا دانسته شود که عمر رضی الله عنه هر قدر فضائل و برتری داشته باشد به پایه صدیق اکبر رضی الله عنه نمی رسد.

(۳۹) امامین بخاری و مسلم در صحیحین روایت نموده‌اند که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: وقتی بخواب دیدم در بهشت هستم، و ناگهان دیدم زنی در جانب قصری در بهشت وضوء می‌گیرد، گفتم این قصر کیست؟ گفتند این قصر عمر است. بیادم آمد غیرت و از آنجا برگشتم. عمر رضی الله عنه گریست و گفت: آیا بر تو غیرت بگیرم یا رسول الله ﷺ؟

رسول الله ﷺ از غیرت عمر آگاه بود، که دوست ندارد که همسر و یا بستگان زن او را کسی دیگر ببیند. اما عمر هیچگاه از اینکه رسول الله ﷺ یکی از بستگان زن او را ببیند غیرت نمی‌آورد، برای عصمت پیغمبر و دیگر اینکه ایشان پدر همه امت هستند. در این حدیث گواهی رسول الله ﷺ بر بهشتی بودن عمر و بودن قصر آراسته برای عمر در بهشت و بر غیرت عمر رضی الله عنه می‌باشد.

فهرست

(۴۰) امامان بخاری و مسلم روایت نموده‌اند که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ گفت: موقعیکه بخواب بادم دیدم که اینقدر شیر را آشامی که اثر سیری شیر میان ناخن‌هایم روان است، آنگاه شیر را به عمر بن الخطاب دادم. گفتند یا رسول الله ﷺ تأویل سیری که به عمر سپردی تا بیاشامد چه فرمودید؟ رسول الله ﷺ فرمود: تأویل آن به علم نمودم. یعنی علم خودم را به عمر دادم تا دانا گردد. این گواهی رسول الله ﷺ است که از علم خود به عمر رسانید تا عمر از دانایان در دین اسلام باشد. و بعدها معلوم شد که او از چه علم‌هائی بهره‌مند است و از فتاوی و تصرفات او نمایان گردید و علماء تصنیفاتی از کتاب‌های بزرگ در فتوی و احکام صادره از قضاوت عمر رضی الله عنه برشته تحریر درآوردند.

(۴۱) بخاری و مسلم در صحیحین خود روایت نمودند که ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در خواب دیدم که مردم بر من عرضه می شوند و از جلو نظرم می گذرند، در حالیکه جامه هائی به تن دارند، جامه بعضی تا پستان او بود جامه بعضی دیگر از پستان او هم کمتر بود، عمر وقتی از جلویم گذشت دیدم جامه او از بلندی بر زمین می کشاند، گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله جامه عمر را چه تأویل نمودی؟ فرمود: «الَّذین» یعنی بلندی جامه عمر نشانه دین او است که همه بدنش را پوشانیده است، این گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله برای عمر رضی الله عنه که دین او کامل است و هیچ نقصی ندارد. (آنانکه جامه شان کوتاه بود نشانه ضعیف بودن دین و ایمانشان است و مناسبت ایمان و لباس، اینکه لباس انسان را از سرد و گرم نگه می دارد و ایمان انسان را از عذاب و آتش اخروی می رهاند).

(ابو سعید خدری نام او سعد بن سَنان بود)

(۴۲) دو امام بخاری و مسلم و غیرهما روایت نمودند که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسر خطاب یعنی عمر قسم به آن خدائی که جان من در دست او است که ممکن نیست که شیطان براهی برود که تو بآن راه می روی، هرگاه شیطان تو را براهی ببیند او راهی غیر از راه تو می گیرد، این گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله است که هر کسبیکه غیر راه عمر بگیرد راه شیطان گرفته است، رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه می فرماید همه حق است، ایشان گواهی می دهند و قسم یاد می فرمایند که شیطان نمی تواند راه عمر رضی الله عنه را بگیرد که راه رسول الله صلی الله علیه و آله است، این را کسانی بدانند که عمر بدشمنی گرفته اند تا بدانند چه راهی گرفته اند.

(۴۳) امام بخاری در صحیح و حاکم و ابن حبان در مستدرک و صحیح خودشان روایت نموده اند که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: ما بعزّت رسیدیم

از روزی که عمر رضی الله عنه مسلمان شد، در حالیکه پیش از اسلام عمر، آن عزّت را نداشتیم. و باز روایتی دیگر از عبدالله بن مسعود آمده که گفت: روزی که عمر مسلمان شد، اسلام بصورت مرد با اقبال بود که هر روز بر عزّت آن افزوده می‌شد و روزی که عمر رضی الله عنه وفات کرد، اسلام بصورت مرد در حال ادبار بود، که هرروز دچار محنتی می‌شد. اینهم گواهی یکی از بزرگان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله است که از ابتدای دعوت مسلمان شد و تمام مدت حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و شیخین وجود داشته و بعد از ایشان نیز زنده بوده و تمام سختی‌ها و فتنه‌هایی که بعد از عمر بسر مسلمانان آمده است دیده.

(۴۴) ترمذی و ابن حبان و امام احمد از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدا حق را بر دل و زبان عمر نهاد. عبدالله بن عمر گفت: هیچگاه پیشامدی برای مردم رخ نداد که مردم درباره آن بگویند و عمر درباره آن چیزی بگویند، مگر اینکه قرآن به موافقت با عمر نازل می‌شد، در پیشامدها قرآن به موافقت با عمر نزول می‌افت. و این قول معنی همان قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: خدا حق را بر زبان عمر نهاد، که آنچه عمر بگوید حق باشد و آنچه در دل او خطور نماید هم حق باشد. این گواهی بزرگ از زبان خاتم الأنبياء صلوات الله علیه و علیهم أجمعین می‌باشد. که راه عمر راه حق است و شیطان از آن می‌گریزد. زبان عمر گویای حق است که همه حق می‌گوید تا آنکه با عمر دشمنی دارند بدانند که دشمنیشان با عمر نشانه دشمنیشان با حق است.

(۴۵) ترمذی و امام احمد و حاکم در حدیث صحیح الاسناد از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بعد از من پیغمبری می‌آمد آن پیغمبر، عمر بن الخطاب بود. این گواهی دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رساند که اینقدر خصال خیر و فضائل در عمر بن الخطاب رضی الله عنه

جمع شده است که اگر امکان داشت که بعد از خاتم الانبیاء ﷺ پیغمبر دیگری نخواهد آمد. مناقبی که درباره خلفاء راشدین ﷺ از زبان رسول الله ﷺ وارد شده است همه برای معرفی ایشان به اصحاب پیغمبر و آل اطهار و جهانیان است، که این چهار تن همه آمادگی جانشینی رسول الله ﷺ را دارند، رسول الله ﷺ به تعلیم و تهذیب این چهار تن سعی بلیغ داشت، بیچاره مردمی که اینقدر دلشان کور باشد که سفارش‌های رسول الله ﷺ و ستایش‌های ایشان را از این چهار خلیفه بر حق نادیده بگیرند، چه مقامی از این بالاتر که اگر کسی به تعریف خاتم الانبیاء شایستگی مقام نبوت را داشته باشد، اگر امکان نبوت بعد از خاتم الأنبياء علیه الصلوة والسلام بود.

(۴۶) ترمذی و متقی هندی از عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها وعن أبویها روایت نموده‌اند که او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: من بچشم خود می‌بینم که دیوهای جن و انس از عمر می‌گریزند. به این گواهی رسول الله ﷺ دانسته می‌شود که شیطان‌های جن و انس از هیبت عمر به خود می‌لرزیده‌اند و توانائی دیدن او را نداشته‌اند این را بشنوند کسانی که دلشان از بغض سیدنا عمر می‌ترسد.

(۴۷) ابن ماجه و حاکم و سیوطی و ابن سعد در حدیث صحیح از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که او گفت: موقعی که عمر مسلمان شد جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد ملائکه آسمان از مسلمان شدن عمر شادمان شده‌اند. اینهم گواهی جبرئیل علیه السلام امین وحی است که ملائکه آسمان از مسلمانی عمر خوشوقت شده‌اند زیرا آن‌ها دانستند مسلمانی عمر باعث عزت اسلام و مسلمین می‌شود. اما شیاطین جن و انس و دیوهای مجوس از مسلمانی عمر و عزت اسلام بیکباره اندوهگین شده‌اند. و دشمنی

خود را با عمر آشکار کرده و می‌کنند. چنانکه این خصلت در شیعیان می‌بینیم و می‌شنویم.

(۴۸) ابن ماجه از ابی کعب روایت نمود که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسیکه حق به او دست می‌دهد و اولین کسیکه حق بر او سلام می‌کند عمر است. حاکم در مستدرک خود این حدیث را روایت کرده و بنا به گفته امام ذهبی این حدیث موضوع است برای اینکه در رجال اسناد آن یکنفر دروغگو است. ابن الجوزی هم آن را بیکباره ضعیف دانسته است. اما از حیث معنی اشکالی در آن نیست، برای اینکه وقتی خدا حق را بر دل و زبان عمر نهاده است. مضافه و سلام حق بر او تعجبی ندارد، کسیکه همیشه مؤید حق است حق نیز همیشه مؤید او است و مقصود از دست دادن حق و سلام حق بر عمر معنای آن است که تأیید عمر باشد. و کلمه اول به معنی اضافی یعنی اولین کسیکه بعد از انبیاء و رسل و بعد از صدیق اکبر حق مؤید او است عمر می‌باشد.

مثل ابتداء حقیقی در بسم الله الرحمن الرحیم و ابتداء اضافی در الحمد لله رب العالمین.

(۴۹) ابن ماجه و ابوداود و ترمذی و امام احمد رحمهم الله همه از ابودر غفاری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که او گفت: شنیدم از پیغمبر خدا که می‌فرمود: حقیقت اینست که خدا حق را بر زبان عمر نهاد تا حق را بگوید این هم فضل عظیمی است که خدای متعال به او ارزانی داشته است.

فهرست

(۵۰) طبرانی و مسدد و ابن منیع از یاران علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: ما یاران محمد صلی الله علیه و آله هیچ شکی نداشتیم که فرشته‌ای که

آرامش به قلب مؤمن می‌بخشد بزبان عمر سخن می‌گوید. پس وای بحال کسیکه در فرمایشات و افعال و کردارهای عمر رضی الله عنه شک و یا انکار نماید.

(۵۱) بزار رضی الله عنه روایت نموده که عبدالله بن عباس گفت: موقعیکه عمر مسمان شد مشرکان گفتند: مسلمانان حقشان از ما گرفتند، و خدای متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴]. آیه ۶۴ سوره انفال.

«ای پیغمبر کفایت است تو را خدای یکتا در یاری دادن، تو را پیروز گردانیدت و کفایت است تو را مؤمنانی که از تو پیروی کردند». که اسلام عمر برای رسول الله صلی الله علیه و آله کفایت بود تا از مشرکان نهراسد و به یاری خدا و یاران صدق خود از عمر و امثال او بسنده کند.

(۵۲) بزار رضی الله عنه دوباره از عبدالله بن عمر و ابن عساکر از صعّب بن جثّامه و ابونعیم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: عمر چراغ بهشتیان است. برای مؤمنان بهشتی عمر چراغی است که در روشنایی و راه راست او گام بردارند. سیرت عمر رضی الله عنه در زهد و تقوی و صلاح و اخلاص قدوه‌ای است که مؤمنان در پیروی از آن بهشتیانی‌اند وارفته به نور و روشنایی.

اینهم گواهی رسول الله صلی الله علیه و آله بر بهشتی بودن عمر و در پیشوایی بهشتیان چراغ روشنایی بخش ایشان.

(۵۳) بزار از قدامه بن مظعون از عمویش عثمان بن مظعون که برادر رضاعی رسول الله است روایت می‌کند که او گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالیکه اشاره به عمر می‌نمود: این عمر مانع وقوع فتنه میان شماست، و میان شما و فتنه دروازه‌ای محکم بسته تا مادامیکه این (عمر) میان شماست. (عجیب است که سیوطی رضی الله عنه این حدیث را در این مطلب آورده است در پحالیکه

گمان می‌کنم در صحیح مسلم است که سیدنا عمر رضی الله عنه از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه در خصوص فتنه پرسید. حذیفه گفت: که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود میان شما و فتنه دری است محکم و بسته و نزدیک است که آن در شکسته شود. عمر به حذیفه گفت آیا شکسته می‌شود بیدر شوی؟ حذیفه گفت: آری شکسته می‌شود. عمر گفت اگر شکسته شد دوباره بسته نمی‌شود؟ از حذیفه پرسیده شد که آیا عمر می‌دانست که او دری است بسته شده در برابر فتنه؟ حذیفه گفت: آنچنان که می‌دانیم امروز بیش از فردا است عمر آن را می‌دانست. و با شهادت عمر رضی الله عنه بود که در بسته شکسته شد. و فتنه بطرف این امت سرازیر شد. یهود و مجوس و نصاری دست بدست هم دادند تا حرام زاده‌ای که کنیه‌اش ابولؤلؤ و نامش فیروز و از ارتباط نامشروع رستم با فرزند دختر یزگرد بوجود آمده بود، باعث شهادت نمونه عدالت در جهان عمر الفاروق شود و بیاس خدمتی که بدشمنان اسلام کرده است بابا شجاع الدین موسوم گردد، اگر چه ابولؤلؤ سیدنا عمر را در حال امامت نماز صبح شهید کرد، به مشیت و لگد مؤمنان طوری سقط و نقش زمین شد که دانسته نمی‌شد انسان است یا تکه جرمی است افتاده بر زمین و روح پلیدش در آتش دوزخ بریان شده است.

(۵۴) امام اسحق بن راهویه در مسند خود از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها روایت نمود که مردی از مهاجرین نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد، در حالیکه ابوبکر بیمار بود، پرسید آیا جانشین خودت را کسی می‌نمائی که قبل از اینکه به خلافت برسد بر ما تندخو است. و وقتی به حکم و خلافت برسد بر ما تندخوتر می‌شود، چه جواب خدا می‌دهی وقتی که خدا را ملاقات کردی؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: مرا بنشانید، وقتی او را نشانندند فرمود: آیا مرا بخدا یادآوری

می‌نمائید، وقتی که خدا را ملاقات کردم می‌گویم بهترین بندگانت را
جانشین خود نمودم.

امام سیوطی در آخر رساله: «القام الحجر لمن زکی ساب أبی بکر و
عمر رضی الله عنهما» فرموده: حدیث‌هایی که درباره فضل ابوبکر و عمر است، اگر همه
نوشته شود چندین مجلد می‌شود و این رساله اندکی از آن است.

فصل دوم: در بیان اینکه بدگویی شیخین باتفاق سلف و

خلف گناه کبیره است

(۱) امام بخاری در باب فضائل اصحاب النبی ﷺ و امام ابوداود و امام احمد و متقی هندی همه این‌ها از ابوسعید خدری روایت نموده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: بد و ناسزا به هیچ یک از یاران من مگوئید. قسم بخدائی که جان من در دست اوست. اگر یکی از شما (غیر از صحابه) هموزن کوه احد در راه خیر مصرف نماید به قدر یک مُد مصرف کردن یاران من ثواب نخواهد یافت و نه هم به قد نیم مد از مصرف یاران من (مد یک کیلو کم ربع است).

(۲) امام نسائی در سنن خود از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله ﷺ فرمود: گرامی بدارید یاران مرا که ایشان بهترین شما هستند، و شما هر قدر بکوشید به پایه ایشان نمی‌رسید که همین شرف صحبت پیغمبر ﷺ برای ایشان امتیازی عظیم می‌باشد.

(۳) طبرانی در «المعجم» و حاکم در «المستدرک» و حمیدی در مسند خود (باسناد حسن) از عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن بن عویم بن ساعده روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: خدا مرا برگزید و برای من و یارانم را برگزیده است، و قرارداد برای من از یارانم وزراء و انصار و اصهار (وزیر: کسیکه کاری از کارهای امیر متحمل شود، انصار: یاری دهندگان اصحاب رسول الله که در مدینه مهاجرین را یاری دادند، اصهار: کسانی که پیوند زناشوئی نزدیک شده‌اند مثل داماد و پدر زن) خدای متعال مرا برگزید و خاتم الأنبیاء نمود، و برایم یارانی قرار داد که برایم وزیر باشند و یا اینکه

یاری دهنده باشند، و یا اینکه به پیوند زناشوئی به من نزدیک شوند. بنابراین یاران من همه برگزیدگان خدا برای یاری دادن من هستند، کسیکه بد و ناسزا به یکی از ایشان بگوید لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او است. نه صرف از او قبول می‌شود و نه عدل، نه فرض از او قبول می‌شود نه سنت، نه می‌تواند عذاب خدا از خود دور بگرداند و نه از او قبول می‌شود فداء خود دادن. که هر کسیکه بد و ناسزا به یکی از یاران پیغمبر بگوید لعنت خدا و پیغمبر و همه مردم روا داشته و عذاب خدا را به جان خریده و اعمال خود را به باد داده‌است. پس بیائید تا مقایسه کنیم شیعیان با این حدیث از بغض و کینه اصحاب می‌ترکند. لعنت ورد زبانشان است، بر دروغ و غش بزرگ شده‌اند، بعنوان مثال بنگرید در کتاب ثم اهدتیت و ترجمه آن که شیعیان به قصد گمراه ساختن اهل سنت و جماعت توزیع می‌کنند، مملو از اکاذیب و حرف‌های بی‌سر و پا می‌باشد، در این کتاب ادله‌هایی که از خودشان آورده‌اند که هیچ، زیرا شیعه به دروغگویی معروف است و نباید به هیچ یک از حرف‌های پوچشان گوش کرد. اما حدیث‌هایی که از کتاب‌های اهل سنت آورده‌اند بعنوان دلیل، یا حدیث را کامل نکرده‌اند و یا آنجائیکه به حرفشان جور در می‌آید آورده‌اند و باقی را قطع کرده و یا حدیث‌هایی که آورده‌اند نشان دهنده تواضع ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و غیرهم رضی الله عنهم می‌باشد. نمی‌دانم که در چه فکری هستند گمان می‌کنند که اهل سنت اگر ساکتند، چیزی نمی‌دانند، غافل از اینند که علماء اهل سنت به مقاصد پلید شیعه پی برده‌اند تمنا دارم که یکی از علمای ما بلند شود و یکایک دروغ‌هایی که در کتاب ثم اهدتیت نوشته‌اند ذکر کرده و ثابت کنند که آن‌ها دروغگو و بد اصل هستند تا همانطور که در آخرت رسوا خواهند شد در دنیا نیز رسوا شوند. انشاء الله.

۴) ابن ماجه رحمته الله روایت می‌کند که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بد به اصحاب محمد مگوئید، که یک ساعت ایستادن هر یک از اصحاب محمد در طاعت خدا، بهتر است از طاعت هر یک از شما در همه عمرش.

۵) ترمذی رحمته الله روایت نموده که عبدالله بن مغفل رضی الله عنه گفت: از خدا بترسید درباره یاران من، مبادا ایشان را بعد از من نشانه قرار دهید که مانند هرتیری که بسوی آن اندازند یاران مرا نشانه عیب‌جوئی و ناسزاگوئی قرار مدهید، برای اینکه هر کس یاران مرا دوست بدارد، بسبب دوستیش با من ایشان را دوست داشته و هر کسیکه با یاران من بغض بورزد بسبب بغض با من یاران مرا بغض نموده و دوست نداشته است، هر کسیکه یاران مرا بیازارد خدا را آزارده است، و هر کسیکه خدا را بیازارد بزودی خدا او را گرفتار عقوبتش گرداند.

کسانیکه یاران پیغمبر را دوست نمی‌دارند در حقیقت واقع پیغمبر را دوست نمی‌دارند و بغض و آزدن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مایه گرفتاری به عقوبت خدا است و کسیکه خود را گرفتار عقوبت خدا گردانید دنیا و آخرت خود هر دو را بباد داده‌است.

۶) ابویعلی رحمته الله در مسند خود از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت نموده که او گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: مردم روز به روز زیاد می‌شوند و یاران من کم می‌شوند، (برای اینکه یاران هر روز در جهاد شرکت داشتند و شوقشان برای شهید شدن در راه خدا از شمار ایشان به کم می‌آورد) بنابراین بد و ناسزا به یاران من مگوئید. خدا لعنت کند کسی را که ناسزا به یاران من می‌گوید. پس آن غافلان و خدا نشناسان بفکر خود باشند که عاقبتشان سخت است.

پس رسول الله ﷺ به هر کسیکه ناسزا به اصحاب رسول الله ﷺ گوید لعنت فرستاد، و وای بحال کسیکه دچار لعنت پیغمبر خدا بشود.

(۷) امام الحافظ ابن منیع در مسند خود از انس بن مالک خادم رسول الله ﷺ روایت نمود که رسول الله ﷺ فرمود: بخاطر من کسانی را که با من پیوند زناشوئی دارند، پدر زن‌ها و دامادها و یاران من جانب‌شان را نگهدارید، و از بدگویی ایشان خودداری کنید. کسی که بخاطر من حرمت یاران مرا نگهدارد مرا نگهداشته و کسیکه حرمت مرا نگه داشت از خدای متعال نگهداری با اوست که او را از هر بدی نگه دارد، و کسیکه بخاطر من بیاران من حرمت نگذاشت، خدا از نگهداری او دست بردارد، و کسی که خدا از نگهداریش دست کشید خدا او را گرفتار نماید.

(۸) یزار و ابو نعیم رحمهما الله تعالی در «حلیة الأولیاء» و امام احمد رحمته از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده‌اند که او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: در آخر زمان مردمی پیدا می‌شوند که نامشان رافضه است و از پیروی اسلام خودداری می‌کنند و اسلام را بیرون می‌اندازند، آنان را بکشید.

(۹) ابونعیم در «حلیة الأولیاء» روایت نمود که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ فرمود: سخت‌ترین عذاب روز قیامت برای کسانی است که ناسزا و دشنام به پیغمبران بدهند و ناسزا گویند و دشنام دهند بیاران من و مسلمانان.

تطبیق حد گناه کبیره بر کسیکه ناسزا به ابوبکر و عمر گوید

موقعیکه درست نظر نمائی، می‌بینی که حد گناه کبیره بر کسانی که بد شیخین می‌گویند منطبق است:

- ۱- امام ابوالقاسم رافعی از بیشتر علماء نقل نموده که گناه کبیره هر گناهی است که وعید و عقوبتی بر آن قرار دارد، و قول بعدی گواه قول امام رافعی است.
- ۲- امام بیهقی رحمته روایت می کند که عبدالله بن عباس گفت: هر گناهی که خدا پایان آن را به آتش دوزخ ختم نموده، یا مرتکب آن گناه را مستحق غضب خدا قرار داده، یا عذاب خدای تعالی بر آن دانسته است: گناه کبیره است.
- ۳- امام بیهقی رحمته در «شعب الایمان» روایت می کند که عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرمود: هر گناهی کبیره است. یعنی آیا می شود که نافرمانی خدا و مخالفت امر خدا صغیره باشد.
- ۴- علماء متأخرین این را صحیح دانسته اند هر گناهی که برساند که مرتکب آن چندان اعتنائی به دین ندارد و دین او ضعیف است و از بی پروائی به دین اعتنائی ندارد، گناه کبیره است.
- ۵- از جمله علمائی که گفتار متأخرین را صحیح دانسته، تاج الدین ابن السبکی در کتاب «جمع الجوامع» در اصول فقه: بدو ناسزا گویی به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را از گناهان کبیره دانسته است که از افرادی سر می زند که به گنهگاری اعتنائی ندارند.
- ۶- چقدر جرأت بر خدا و پیغمبر است و چقدر بی اعتنائی به دین مبین اسلام است که کسی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را بد و ناسزا بگوید، چنین خبیث بد عملی لعنه الله گمان نماید که با ناسزاگویی به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دیندار و پاک است. هرگز چنین نیست، باید به دهنش سنگ کوبید.

پس اگر کسی گمان نماید که اصحاب رسول الله ﷺ مستحق سب و ناسزاگویی هستند در این صورت کافر است و مستحق سوختن بآتش دوزخ می‌شود و زیاده بر آن.

نتیجه

اکنون که دانستی ناسزاگویی به اصحاب رسول الله ﷺ گناه کبیره است بدون خلاف، پس بدان که چنین کسانی گواهیشان قبول نمی‌شود. برای اینکه شرط قبول شهادت و گواهی اینست که شاهد عدل باشد و مرتکب کبیره نشده باشد.

فصل سوم: در حکم کسیکه بد شیخین بگوید

بدانکه کسیکه ناسزا به شیخین می گوید علماء مذهب ما دو وجه درباره او گفته اند، که قاضی حسین و غیر او آن دو وجه نقل نموده اند:

۱- اینکه کسیکه ناسزا به شیخین بگوید، کافر است و علامه محاملی در کتاب الباب آن را معتمد دانسته است.

۲- اینکه او فاسق است. و فتوی مذهب بر آن است و هر کسیکه بدعتش او را بکفر نرساند، او را فاسق می سازد، بنابراین برای کسیکه ناسزا به شیخین بگوید یا کافر یا فاسق شناخته می شود. و هیچ شخص منصف عاقلی برای خود راضی نمی شود که به کفر یا فسق متصف شود. و یقین حاصل شده که ناسزاگو از آندو بیرون نیست. بنابراین فتوا و گواهی ناسزاگویان مردود و اقوالشان از درجه اعتبار ساقط است.

امام نووی رحمته الله علیه در اول شرح مذهب آن را آورده است، و در «روضه الخطیب» آن را نیز حکایت نموده و خود با آن موافقت نموده است. و حجة الاسلام ابوحامد غزالی و علامه بغوی و ابوالقاسم رافعی همه این اقوال را یاد کرده و موافقت نموده اند. امام نووی درباره مبتدعه که شهادت و گواهی آن ها قبول می شود فرموده است که: کسانی هستند که بدعتشان آنان را فاسق نمی کند، مانند:

۱- کسیکه می گوید علی رضی الله عنه بهتر از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است و هیچ

ناسزا و بدی به شیخین نمی گوید، و صحابه را با احترام یاد می کند.

۲- کسیکه منکر قدر است.

۳- کسیکه منکر رؤیت خدا در جهان آخرت است (اینان که بعدها معتزله نامیده شده‌اند، هیچگاه به شیخین و یا اصحاب رسول الله ﷺ ناسزا نمی‌گویند).

۴- مانند اینان از هر کسیکه تأویلی دارد.

و از بیش بیان شد که ناسزا گفتن به شیخین گناه کبیره است و عدالت را از بین می‌برد. و قاعده کلی اینست که ناسزاگویی به شیخین فاسق دانسته می‌شود. و گواهی فاسق مردود است.

اما اگر کسی شیطان به مغز او برود و گمان کند که کسیکه به شیخین ناسزا می‌گوید تأویلی دارد که او را از فسق بیرون می‌برد، در جهل و نادانیش همین کافی است که او نمی‌داند که رسول الله ﷺ فرمود: «سباب المسلم فسوق» [رواه البخاری والترمذی والنسائی وابن ماجه وامام احمد]. «ناسزا گفتن به مسلم عادی موجب فسق است». چه رسد به اصحاب رسول الله .

قاضی القضاء ماوردی فرموده است: برای شهادت و گواهی اهل الاهواء بعد از مسلمانی شش شرط دیگر لازم است:

۱- اینکه دستاومیزشان روا باشد. مانند یاغیان که از ظلم سلطان یاغی شده باشند و در غیر اینصورت فاسقند.

۲- اینکه اجماع بر خلاف آن نباشد.

۳- اینکه اختصاص به کسی نداشته باشد، اما اگر اختصاصی به کسی دارد مثل طعن در بعضی از صحابه که در حضر و سفر همراه رسول الله ﷺ بوده‌اند، یا با رسول الله ﷺ در دین و دنیا تبعیت نموده‌اند، یا اینکه ایشان مورد اعتماد بوده‌اند، یا رسول الله ﷺ اوامر و نواهی خود به ایشان واگذار می‌فرمود، که هریک از اینان باعث سقوط

شهادت می‌شود. آنگاه اگر طعن سب و ناسزاگویی باشد نسبت به یکی از عشره مبشره یا از اهل بیعت الرضوان یا حتی به کسانی که در جنگ صفین و جمل شرکت داشتند از صحابه مانند معاویه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، باید مرتکب آن را فاسق دانست و او را ادب داد تا اندرز گیرد.

۴- اینکه با مؤمنان بجنگ و ستیز برنخیزد که همدستان باطل خود را بر علیه اهل عدل یاری دهد.

۵- عقیده‌اش این باشد که هم مذهبانش اگرچه بر باطل باشند بر مخالفانشان اگرچه بر حق باشند نصرت دهد.

۶- اینکه خود را از آنچه شایسته نیست نگه بدارد، مانند اهل سنت و جماعت که خود را از آنچه ناشایسته است نگه می‌دارند. ولی باید دانست که در رافضه متأسفانه یکی از این شرطها بجا نمی‌آید، چه رسد به تمام این شرطها.

تنبيه

کسیکه بخواهد گروه‌های رافضه را بشناسد به کتاب «الفرق بين الفرق» تألیف علامه عبدالقادر بغدادی مراجعه کند. و کسیکه بخواهد مکاید و نیرنگ‌های شیعه را بدرستی بداند به کتاب‌های تحفه اثنی عشریه «الخطوط العریضة» تألیف شاه عبدالعزیز ولی الله دهلوی و کتاب «آیات بینات» تصنیف نواب محسن الملک سید محمد مهدی و شرح آن «باقیات صالحات» و همچنین «صواعق المحرقة» تألیف ابن حجر رحمهم الله تعالی مراجعه نماید. انشاء الله این کتاب «صواعق المعرقة» ترجمه آن بزودی چاپ و منتشر خواهد شد.

امام مالک رضی الله عنه فرمود: کسیکه بگوید از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نفر است که بر گمراهی بوده، چنین گوینده‌ای باید کشته شود. و کسیکه ناسزا به یکی از اصحاب پیغمبر بگوید، او هیچ حقی بر پیغمبر ندارد و نمی‌تواند بگوید که پیرو پیغمبر اسلام است. و باید چنین اشخاصی بشدت عقوبت داده شود.

رأی ائمه حدیث

ائمه و پیشوایان حدیث گفته‌اند: بدعت بر دو نوع است: ۱- صغری ۲- کبری.

اما بدعت صغری بمعنی تشیع و علی را برتری دادن، بدون اینکه اظهار بی‌ادبی با شیخین و یا یکی از صحابه داشته باشند. این‌ها در تابعین و تبع تابعین هستند، با حفظ دین و ورع و راستگویی، اینان روایتشان مردود نیست.

و بدعت کبری: که در رافضه وجود دارد، از بی‌ادبی با ابوبکر و عمر و زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر اصحاب رسول از عشره مبشره و غیرهم، که اینگونه مردم نه اعتباری دارند و نه احترامی. در این گروه یک مرد راستگو وجود ندارد، دروغ شعارشان است لعنت سزاوارشان. موقعیکه در باب روایت حال رافضه چنین است و هیچ روایتی با قولی از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، چگونه می‌توان برای شهادت و گواهی از آن‌ها قبول کرد؟ زیرا باب روایت از لحاظ شرط و شروط و واسعترا از باب شهادت و گواهی است. اگر قرار باشد که گواهی آن‌ها مورد قبول باشد، پس خیلی بجاست که روایات و اقوال دروغین آن‌ها هم قبول کنیم. در گواهی: حریت و آزادی، تعدد شاهد، مرد بودن شاهد در بعضی موارد شرط است. در حالیکه در باب روایت این‌ها شرط نیست. این را یاد کردیم برای مقایسه و موازنه بین دو باب روایت و شهادت،

وقتیکه روایت رافضه اعتباری ندارد، چگونه می‌توان گواهی و شهادت که مجال آن تنگ‌تر و سخت‌گیری در آن بیشتر است قبول کرد؟
رأی قاضی عیاض:

قاضی عیاض از بزرگان اسلام در کتاب جاویدانش «الشفای بتعریف حقوق المصطفی (ﷺ)» فرمود: «بدگوئی به اصحاب پیغمبر حرام و فاعل آن ملعون است».

امام مالک (رحمته الله) فرمود: «کسیکه بگوید از اصحاب پیغمبر (ﷺ) یکنفر هست که برگمراهی بوده، چنین گوینده‌ای باید کشته شود. و کسیکه ناسزا به یکی از اصحاب پیغمبر (ﷺ) بگوید، او هیچ حقی بر پیغمبر ندارد و نمی‌تواند بگوید، پیرو پیغمبر اسلام است و باید چنین اشخاصی به شدت عقوبت داده شوند».
رأی سیدنا عمر بن الخطاب (رضی الله عنه):

روایت شده که سیدنا عمر (رضی الله عنه) خلیفه دوم مسلمین خواست زبان کسیکه ناسزا به مقداد بن الاسود (رضی الله عنه) گفته بود ببرد با او صحبت شد که چرا می‌خواهد زبان دشنام دهنده را قطع کند، فرمود: بگذارید زبانش را قطع کنم تا بعد از او کسی جرأت نکند به یاران پیغمبر ناسزا بگوید. این روایت صحیح متقی الهندی در «کنز العمال» از امام احمد بن حنبل و لالکائی در کتاب «السنة» و ابوالقاسم بن بشران در کتاب امالی و ابن عساکر روایت کرده‌اند.

فتوای ابن المطرف الشعبی:

شعبی درباره شخصی گفته بود: من بشب قسم به زن نمی‌دهم اگرچه دختر ابوبکر صدیق باشد. بعضی از کسانی که ادعای فقه داشتند گفتار آن شخص را درست دانسته بودند، ابوالمطرف شعبی فرمود: این گفتارش مایه

اینست که به سختی او را بزنند و دراز مدت بزندان اندازند، و آن کسیکه گفتار او را درست دانسته شایسته‌تر است بنام فاسق بودن که فقه از او دور است، و باید ادب شود و فتوی و گواهی او مردود است. و این جرحی است در او که باید بسبب آن مبعوض و منفور باشد و بغض او در راه خدا و طاعت است.

وقتی که آن مدعی نه ناسزا گفته و نه سخن به تعریض گفته است، بلکه گفتار کسی را که تعریض نموده درست دانسته است باید به ضرب و زندان انداختن تأدیب شود، و فتوی و گواهی او قبول نمی‌شود، و مبعوض دانسته می‌شود، از باب اولی کسی که بدشنام بپردازد در فاسق بودن او تردیدی نیست، و اگر سب صحابه را جائز بداند در کافر بودنش حرفی نیست.

امام سیوطی رحمته الله علیه فرمود: قصدم از آوردن این اقوال ثابت کردن اینست که کسیکه به شیخین ناسزا بگوید مرتکب جرمی عظیم از گناهان کبائر شده است.

اگر کسی بتصور باطل گمان کند که ناسزاگویان دستاویز دارند، باید بداند که گمان او فاسد است. و ابوبکر و عمر از آن دستاویز بیروند، برای اینکه تأویل رافضیان درباره کسانی است که آشوب و فتنه پیا کردند، کاری به این ندارند که چه کسی عثمان یا علی را کشته است.

ابوبکر و عمر بدون شک از پیا کردن فتنه و آشوب میرا هستند. و فرمایشات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شاهد و گواه درستی این قول است. و روی این اختلاف بر سر اینست که هر کسیکه شیخین و یا صهرین را ناسزا بگوید کافر است، برای اینکه همه دشمنی رافضیان و دشمنان اسلام با خلفاء راشدین است. هنگامی که معلوم شد که تأویلشان باطل و مردود علیهم است، بسط و توسعه این مبحث ضرورت ندارد. و در همین قدر که باشد از فضائل و برتریهای شیخین و صهرین و صحابه رضوان الله تعالی علیهم

أجمعین کافیت برای کسیکه بهره‌ای از دین اسلام داشته باشد که مانع او از افتادن در کفر و ضلال باشد. بعد از نوشتن این مطالب دیدم شیخ تقی الدین سبکی رحمته کتابی در این باره تصنیف فرموده است بنام «غیرة الایمان الجلی لأبی بکر وعمر وعثمان وعلي» و باعث نوشتن این کتاب این بوده که روزی در جلو مردم یک رافضی (شیعه) ناسزا به شیخین و گروهی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید. از رافضی خواسته می‌شود که توبه کند، ولی وی همچون همکاران و هم مذهبانش گوش به حرف کسی نمی‌کند و بر عمل خود اصرار و از توبه خودداری می‌کند. قاضی مالکی رحمته حکم قتل رافضی را صادر می‌کند و کشته می‌شود. تقی الدین سبکی کار آن قاضی مالکی را صواب می‌داند، و کتاب نامبرده را تصنیف می‌نماید و بسیاری از مطالب که در این مسأله مناسب دارد می‌آورد. و خلاصه‌ای از فرمایشات او اینست.

قاضی حسین از علماء بزرگ مذهب ما می‌نویسد که هر کسیکه ناسزا به شیخین و صهرین بگوید درباره آن‌ها دو وجه یاد دارد:

یکی اینکه هر کسیکه ناسزا به شیخین و یا صهرین بگوید کافر می‌شود.

دوم اینکه: وی فاسق می‌شود بدون آنکه حکم کفر بر او بدهند.

آنگاه تقی الدین سبکی اقوال بسیاری از مذهب حنفی را یاد می‌کند که باز هم بعضی در تکفیر و بعضی در تفسیق رافضه است. و تقی الدین بنا به دلایلی که در آن کتاب می‌آورد قول تکفیر آن‌ها را تأیید می‌کند، از مالکی‌ها و حنبلی‌ها نیز آنچنان که یاد شد اقوالی می‌آورد. بعد از آن می‌گوید: از محمد بن یوسف فریابی که از بزرگان اسلام است درباره کسیکه بد به شیخین بگوید سؤال شد امام فریابی فرمود: وی کافر شناخته می‌شود. بعد از ایشان سؤال شد اگر مُرد نماز بر او خوانده می‌شود؟ فرمود: نه.

و از جمله کسانی که رافضه را کافر دانسته‌اند احمد بن یونس و ابوبکر بن هانی هستند که گفته‌اند، حیوانی که رافضی آن را ذبح کند گوشت آن حلال نیست، برای اینکه بسبب ناسزاگویی به شیخین مرتد شده‌اند. و همچنین عبدالله بن ادریس الکوفی که یکی از ائمه بزرگ کوفه است گفته که رافضی حق شفعه ندارد برای اینکه شفعه حق مسلمان است و رافضی مسلمان نیست.

شفعه: اگر دو شخص در ملکی شریک باشند یکی از آندو سهم خود را بغیر شریک خود بفروشد شریک او حق شفعه دارد و ملک را از خریدار می‌گیرد.

امام احمد بن حنبل رحمته الله فرمود: دشنام به عثمان رضی الله عنه مایه زندق شدن است.

و آنانیکه ناسزاگویان صحابه را کافر نمی‌دانند بر فاسق بودن ناسزاگویان اتفاق دارند. و از جمله کسانیکه ناسزا گفتن به شیخین را کفر دانسته است، عبدالرحمن ابزی یکی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله است، که می‌فرماید: قتل یعنی کشتن کسی که به شیخین ناسزا بگوید واجب است.

امام سبکی در کتاب نامبرده یاد کرد که علماء بر این متفقند که اگر کسی ناسزاگویی بشیخین را روا بدار کافر می‌شود. قرآن به ستایش ایشان صراحت دارد و احادیث صحیح بر وجوب احترامشان دلالت دارد تا اینکه در آخر کتابش یاد می‌کند.

خلاصه

خلاصه فرع: ناسزاگویان به ابی‌بکر و همچنین عمر رضی الله عنهما بر مذهب امام ابی‌حنیفه و در یکی از دو وجه نزد شافعی‌ها را کافر دانسته‌اند. و آنچه از فرمایشات امام احمد و امام مالک بدست می‌آید معلوم می‌شود که

ناسزاگویی به شیخین زَنَدَقَه است.

(فرع) اگر کسی چیزی را برای نادان‌ترین مردم وصیت کند، آن وصیت به بت‌پرستان می‌رسد. و اگر وصیت برای نادان‌ترین کسانیکه به اسلام منتسبند کند آن وصیت به رافضه که بدی به صحابه رسول الله ﷺ می‌گویند می‌رسد. این گفته رویانی از فقهاء بزرگ شافعیه تناسب عجیبی را نشان می‌دهد. نادانی به بت‌پرستی مثل نادانی به بدگوئی از صحابه ﷺ معرفی می‌کند. مسلمانان باید بدانند که وقت یاد کردن نام آن‌ها رحمت فرستادن به روح آن‌ها شرعاً به هیچ وجه جایز نیست، و این عمل باعث کفر می‌شود نعوذ بالله. والله اعلم.

متن کتاب: «القام الحجر لمن زكي ساب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما» در سال ۸۸۲ هـ. ق بقلم «شیخ الإسلام والمسلمین، خاتمة محققین، المحدث، المؤرخ، الحافظ الإمام السيوطي رحمته» پایان رسید.

و شرح این کتاب بقصد آگاه ساختن برادران دینی خود بعنوان دفاع مقدس در روز دوشنبه ۲۵ جمادی الآخر ۱۴۱۵ هـ. ق برابر با ۱۹۹۴/۱۱/۲۸ میلادی بعد از نماز عصر پایان رسید. از خداوند تمنا دارم که به لطف خود گناههای این بنده پر خطا را بخشیده و در دنیا از مصائب ظاهری و باطنی در امانم قرار دهد و بر کارهای شایسته مرا موفق و والدینم و دوستانم و مدرسینم و اهل و ذوالحقوقم را مورد رحمت و مغفرت خود و در آخرت همراه انبیاء و اصحاب و صالحین و شهداء حشر بگرداند.

والحمد لله رب العالمین. وصلى الله وسلم وبارك على سيدنا ونبينا وشفيعنا ومولانا محمد الصادق الوعد الأمين وعلى أصحابه نجوم الهداية وآله الطيبين الطاهرين ومن تبع الرسول والصحابة وآله إلى يوم الدين. آمين.

تشکر:

در پایان بجاست که از کلیه سروران و برادرانی که در چاپ و نشر این کتاب زحمت کشیده‌اند تشکر نمائیم.

از خداوند خواستارم که همه ما و آن‌ها را در راه خدمت بدین اسلام موفق و مؤید فرماید.

و جوانانمان را به راه پیغمبر و اصحاب و ائمه و مجتهدین را که راه راست است هدایت فرموده و از مکر و تبلیغات دروغین دشمنان اسلام در امان و حافظ همه باشد.